

یکی از مامورین انگلیس نیز در همان اول این زمزمه را سر کرده و بنامورین ایران این نیت و اراده توانان را سکوشیزه نموده بود

خبر اطلاق میرسد که در پایان مقاومت آقایان علماء اعلام در حرمت انتخبات ، حکومت بین التهرین لخت آقای ابته خالصی را که مقدم زحمای عظام بوداند - با هو فرزند و یک نبره یحجاز تبید کرده و سپس عده ای از آقایان علما را که از اذگان مرحوم آقای آیه الله خراسانی آقا میرزا مهدی و آقا میرزا احمد و آقای قهرستانی هم در آن میان میباشد جیرا بطرف ایران روانه داشته و نیز جمعی از علمای عرب را روانه حجاز نموده است

آقایان اخیر بسرحد ایران رسیده و شرح قاجمه را بنامی اعلام ایران اطلاع داده و اخیرا بکرمانشاهان وارد شده اند در نتیجه وصول این اخبار بجبانی

هیجان در تهران در میان آقایان علماء اعلام مقیم

پایتخت حادث شده و مصمم شدند که با جمهم بطرف کرمانشاه عزیمت نمایند . و بلا فاصله خبر این تجابع ری احقرامی بزور را با تلگراف تمام علماء اعلام در ایران اطلاع داده و جلساتی متوالی و خطابهها و هیجانهای بر علیه این اقدام مستبدانه از طرف آقایان علما و سایر صفوف و طبقات پایتخت مشهود افتاده و دوام دارد - منجمله در این ایام اخیره اصناف قصد کردند که بازارها را تعطیل کنند و جبران این حرکت و اوسط دولت ایران و انماحضرت شاه از مراکبین معالیه ناماند ولی تا امروز دولت ایران بید موقتیت در جبران قضیه با جد و جهد بسیار از شدت هیجان و حتی از حرمت آقایان جلیزگیری نموده و معلوم نیست تا چه اندازه دولت کتونی قادر خواهد بود که این اقدام توهم آمیز را که یک شربت خشن و غیر قابل تحملی بروح آزادی و دیانت اسلام وارد ساخته است ، تلافی کرده و جبران آنرا تدارک نماید ؟

ما میدانیم که دولت در سده اصلاح برآمده و امروز نیز آقای حکیم الدوله وزیر معارف از طرف دولت و شاهزاده عبدالسلطنته از طرف اعلام حضرت برای پذیرائی آقایان بکرمانشاه میروند - ولی هنوز خبر نداریم که طرز جبران قضیه از چه قرار است ؟ گذشته از علائق روحی و ادبی و

تژادی که بین ملت ایران و اهالی بین التهرین موجود بوده و صرف نظر از روابط تاریخی - فقط

از نقطه نظر دیانت یک سلسله علائق قطع نشدنی که از مرعلاق و ارتباطی قوی تر و اساسی تر و عمقانه تر است - بین علماء اعلام و ملت بین التهرین بر قرار است ، که هیچ قانون واسلی نمی تواند آنرا انکار کرده و بان اهمیت اهدد - اراعه و امر علماء اعلام این اراده و عقیده ملت بین التهرین و بزورکترین فکر عمومی و مل هر اقل عرب بوده و این حقیقت در موارد عده بهر حکومت

اشقوات

مراسلهای از طرف آقای علیم السلطنه از کاشان باداره رسیده و عرخی از (تیمین تاریخ ظهور و قتل مانی - ۲۴۰ - ۲۷۴ بداز میلاد مسیح) مندرجه در نوبهار بلام آقای صفوی - انتقاد نموده اند -

چون تمام انتقادات مزبور مربوط بیک اشتباه واضحی میباشد که بجای (بعد از میلاد) قبل از میلاد نوشته شده است - مادرچ انتقادات مزبور ودلائل مشروحه در آن را لازم ندیدیم - زیرا تعیین مدت ولادت مانی و قتل اودرنوبهار مکرر نوشته عده - واسامی معاصرین مانی وسایر دلایل مندرجه در مقاله آقای صفوی نیز میرساند که عبارت (قبل از میلاد) لفظ اشتباه کتبی بوده و بدیسی است که در اینصورت احتیاجی بایراد دلیل و حجت بر اثبات این اشتباه نخواهیم داشت .

نوبهار

ها و اعمال انگلیسی به ثبوت رسیده است - چنانچه فتاوی مرحوم آیه الله شیرازی و مرحوم شریعت اسفهانى هر يك در موقع خود برای اعلان جنگ و خونریزی با استقرار صلح کفایت کرده و بعد از آن نیز پیوسته نفوذ مقامات روحانیه بسط و توسعه یافته است .

نگتهای را که حکومت محلی بغداد و کبیسر عالی انگلیس هایدت نخواستند اند مورد توجه قرار دهند این است که : - در عراق عرب علماء اعلام بمیل خود در کارهای سیاسی هیچگاه حرکت نکرده اند و این مردم هستند که بدون عود و تجویز و امر علماء راضی به قبول هیچ عقیده و رویه سیاسی نمیشوند . رؤسا و مشایخ عشایر و سادات واعیان بلاد - متابعت از دستمورد و نظریات مقامات روحانیه را یک وظیفه دینی و وجدانی خود میشمارند و بنا براین اهم از اینکه علماء اعلام در بین التهرین اقامت و درزیده و یا در ایران و هند سگنی بگیرند مسلمانان آن خطه در اتخاذ هر رویه و تصمیمی خود را مجبور به مسراجمه و استشاره از ایشان دانسته و یقین است بعد از این کمبود که اهالی بخوبی میدانند من باب مفاومتی است که بر راه آزادی و نجات آنان بعمل آمده پیش از پیش عاصه عراقیها و قبا و روحا به ایران علاقمندتر میسازد - نتیجهای که برای انگلستان و حکومت دست نشانده اش از این سیاست خشونت آمیز حاصل میگردد اینست که اولاً عالم اسلام متفکر کشته و تالیان انگلستان در نظر مسلمانان مانند عدوی دین متمثل گردیده و مخصوصاً احساسات مذهبی اهالی بین - التهرین تحریک شده و اگر رخنهای هم برای حصول مسالمت و مصالحت موجود بود یگجا مسدود خواهد شد!

مطبوعه فاروس

نوبهار

مدیر و مؤسس
م . بهار
هفتگی

جای اداره
تهران سرآب سردار

شماره ۳۲ - شنبه ۳ عقرب ۱۳۰۲ - ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۲ - ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳

| | |
|--|---------|
| طلوع فکر مثبت ۵۲۹ - اخطار - دیسیل ۵۳۰ - جایزه نوبهار - خنده دختر ۵۳۱ | فهرست : |
| اشعار ۲۳۵ - مردمان بزرگ - لوید ژورژ ۵۳۳ - قدمت تاریخی - غلبه فاشیست | |
| ۵۳۷ مباحث علمی - بلای زابون ۵۴۰ - یک قطعه شعر ۵۴۲ | |

بهای روزنامه ، پیشگی
سالانه ششماهه یکماهه
داخله ۶۰ قران ، ۳۵ قران ، در طهران
خارجه ۷۰ قران - ۴۰ قران ۶ قران

طلوع فکر مثبت

« تو اول کسی مباحثی که یک فکر تازه ای را ابداع کنی ، و آخرین کسی نیز مباحثی که یک فکر کهنه ای را ترک بگویی »

(ژان ژاک روسو)

ما از روزی که در این مرکز تالیک قلم در انکشت گرفتیم ، گفتیم که : برای کار بزرگ مرد بزرگ در خور است - این رجال عسافظه کار بکار اصلاحات ضروریه این ملک خراب نمی آیند - باید فکر را بر احساسات خشک و خالی ترجیح داد - باید عملی شد - باید مردان ژنی آمده با مشق و عدالت دهان سیاست چیان و مداخله کنندگان در امور دولت را به بندند - باید دولت نقطه اتکای داخلی پیدا کند - باید افلا کایته ها بنجسال دوام نمایند - باید برای ملت نان و امنیت و عدالت تهیه دید ، نه حرف و رجز - مملکت با هو و جنجال بجائی نخواهد رسید - بنیه ملی و اجتماعی ایران ضعیف است - باید با سرعت و عقل و شجاعت اول دوایر را اصلاح کرده سپس برای مردم فکر راه و کار و تجارت نمود - باید ریا کاران سیاسی و طبقه (هوچی) را از اطراف سیاست عمومی بیرون انداخت ! و غیره و غیره

کسانی که بمقالات سیاسی و اجتماعی نوبهار ، آشنا هستند ، این اصول فکری را بقدری خواننده و شنیده اند که امروز عتاج زیاد آوری نیستیم - سیاست ما از هفت سال قبل این بوده ، همواره دنبال رجال قوی الاراده و دایمی گشته ، بامید دوام کایته ها از هر دولت و حکومتی که بالنسبه دارای رجال مسیحی و قوی العزم بوده است ، حمایت نموده - پیوسته سینه ماهدف سهام هوچیان ، یا کودکان لفاظ و بی فکر بوده و بمدلول تحذیر ژان ژاک روسو ، چون نخستین کسی بوده ایم که فکر (مثبت) و حتی لغت (مثبت) را با معانی و شان نزول آن و فکر (منفی) و لغت (منفی) و عنصر (هوچی) و لغت (هوچی) را با شئوناتی وی که (دما کوزی) و تهمت زنی بوده است ، بجامه معرفی کرد . ایم - سالها دچار رنج و مرارت شده و مخصوصاً در مجلس چهارم بیشتر از هر وقت فریاد ما بلند و ناله ما دامنه دار گردیده بود ! تنها مساعدی که در سنوات پیشین یافتیم - جمله (کاهه) و رفیق محترم ما آقای تقی زاده بود که تا اندازه ای با ما هم فکری کرده

انقلاب ادبی

قصیده راثیه اثر طبع فاضل محترم آقای میرزا محمدخان دانش را که از شاهکار های ادبی ایشان بشمار میرود در صفحه چهارم بدقت بخوانید

و چون از ایران دور بود کمتر از ما دچار خندک آزار هموطنان جاهل گردید .

اینک خوشوقتیم ، که عنصر جوان مرکز ، خاصه ارباب قلم ، محکم همان تجربیاتی که ما را پیش از این تکان داده بودند تکان خورده و یک نهضت بزرگی در سر تا سر پایتخت برای قویت این فکر بوجود آمده است .

بزرگترین عامل مؤثر این نهضت ، تفاوت فاحشی است که بین وزارت جنگ و سایر وزارتخانه ها و بین عملیات آقای سردار سبه و سایر رجال ، مشهود گردیده و سایر عوامل معنوی و مادی نیز ضمیمه این مشهودات شده و ترانه های دلکش (فکر مثبت) در طلیمه مجلس پنجم از هر سری شنیده میشود ،

ما منتظریم که جامعه بزودی بفهمد ، که تمام سخنان و عقاید مصلحین ادبی ایران ، از روی دلسوزی است و اگر یک روز آفتابید بتوبیح و ملامت که قهراً مستلزم بهتان و افترا است ، برابر شوند روز دیگر مورد تمجید و آفرین واقع خواهند شد .

فقط بقول روسو ، اولین گوینده یا جوینده یک فکر همیشه در زمان خود مظلوم بوده است ! . . .

اینک امید داریم ، همگنان محترم ، این فکر طیبی را که تنها مایه نجات وطن ، و متناسب با روحیات ملت ایران است ، سوء استعمال نکرده و مثل یکی دومی که سوء استعمال شد ، نگذارند ، عکس العمل ناپسندی از آن بوجود آید !

اگر مشق را خواننده اند ، عدالت را نیز بیخاطر ببینند !

اخبار

پس از یکسال

نوبهار ما ، بعد از این شماره عبارت خواهد بود از يك جلد كتاب نفيس ادبي كه يكسال تمام در جمع آوری و تهیه و طبع و نشر آن صرف وقت شده است .

پيروز يگنر عيب جوی ، در روزنامه‌ای بما ايراد گرفت كه چگونه بهای اشتراك يك نامه هفتگی را كه دارای شانزده صفحه باغذ اعلاست شش تومان مین آورده ایم - و ما را درین باب مسرف قلمداد كرد و ما نیز بعد از چندی كه سرمایه گزافی از دستمان رفت دانستیم كه شش تومان بهای نوبهار با مصارف گزافی كه برداشته است ، خیلی ارزان بوده ولی اضافه كردن آن دیگر برای ما امکان پذیر نبود .

بهر صورت يكسال زحمت كشيده و سه هزار تومان مقروض شده ایم - و همین مبلغ نیز وجوه اشتراك مادر نزد مشتركين مجتوم باقی است - فعلا بنشر يك كتاب كه نتجاوز از پانصد صحیفه و دارای رساله ها ، مقاله ها ، ترجمه ها ، قصاید و ترانه های دلگش است - موفق آمده و بقیه خود - در عین زحمات و مساعی سیاسی و ملی كه هر يك از قطة نظر عقیده شخصی خدمتی جدا گانه بوطن محبوب محسوب میشده است - این خدمت ادبی و علمی را نیز بعهده گرفته و بفضل خداوند درست از عهده آن برآمده ایم امید وایم خوانندگان گرامی بزحمات و مساعی يكساله ما بديده عطف و تکریم و در نواقص باقیانی كه روی داده است بر ما زیاده خرد نگیرند -

دیسبیل شاگرد

تالیف پول پورژه نویسنده فرانسوی - ترجمه رشید یاسمی

- ۱۹ -

مرفر سبکت در مطالعه دفتر یادداشت پیش می رفت احساس میکرد كه قدری از وجود او نیز آلوده بجنايت و فساد میشود زیرا كه میدید شخص او هم در این قضیه دخالت دارد اما چه دخالت عجیب و ممعا آمیزی ؟ دخالت در احساساتی كه برای او پست ترین و شرم آور ترین احساسات عالم است . این فیلسوف مشهور هنوز بكار و جدانی خود را محفوظ و در پس افكار تند و متكرانه و شك آمیز يك قلب ساده و پاکی همواره پنهان و مستور داشته است در این قلب باك و نجیب بوده كه طوفانهای سخت برپا شده و از تفكر حالت آن جوان بدبخت پرده های نازکی پاره می كشت .

حكایت این فریب شرم آور و خیانت سیاه و خود كشی غم انگیز او را با يك خیال دهشتناکی مواجه نمیکرد :

و آن خیال عبارت بود از اینکه چرا افكار او كه همیشه متوجه باکی و عصمت بوده است در این موقع منجر به فساد و تباهی احوال دیگران شده است . سر گذشت روبر کرلو باو خاطر نشان میکرد كه همدست و شريك يك رسوائی متكرانه و شهوت پرستی تفرآمیزی بوده است - او كه جز در علم معرفت الروح بكاری اشتغال نوزیده و مانند یگنر كار كردر آن علم زحمت كشيده و بخیال خودش كار مفیدی را انجام میداده است و در سخت ترین زندگانی های رهبانی بسر برده است تا دشمنان فکری او اعمالش را ملامت نکرده و بجرم بدی و بسنی زندگانی افكار و عقایدش را لکه دار سازند - آن طبیب قوی قلبی كه طریقه ساختن بیکوائی را قرض کرده است اكرمی شنید كه یکی از شاگردانش قرض او را بمل كندارده و دوا را بكار برده و اکنون هده بسیاری از مرضای مریضخانه در حالت نزع هستند همین اضطراب را پیدا میكرد كه مسیو سبکت پیدا كرد برای مردی كه وجدانش گران بهتر از اعمالش باشد ارتكاب این چنین کاری با دانستی و با میل تمام بسیار تلخ است . با صرف سی سال

شاید برخی از مشتركين بقاعده نشر هفته‌ای يك شماره منتظر ده شماره ديگر باشند - ولی بايد تصديق كنند كه سرف نظر از مواقع تعطيل عومي و ایام حمل و رمضان و عرم - كه غالب جراید تعطیل بوده - نرسیدن وجوه اشتراك نیز باین تعطیل كمك کرده است . این قسمت از قارئین محترم ما پس از جلد نمودن این سی و چهار شماره و مرور ثانوی در آن كاملا از زحمات ما راضی خواهند بود و آن را يك كتاب جسيم و جامی خواهند یافت .

شماره اول و دوم نوبهار در نزد بعضی از مشتركين تفریط شده و خود ما نیز برای تكميل دوره های خود بان دو شماره محتاجیم و عتريب آن دوشماره را تا نایب چاپ نموده باقا باقیه آنرا كسر دارند تقديم خواهیم نمود .

سال ۱۳۱۴ نوبهار نیز بعد از يكماه كه تا اندازه ای تصفيه و تنويه محاسبات امسال پرداخته و آثار مفید و جالب توجه تری كسرد آورده باشیم با طرزی نوین و دقیقی كامل منتشر خواهد شد . آقا یانیک طالب اشتراك باشند در ظرف این مدت خود را با اداره معرفتی فرمایند و مشتركين محترمي كه وجه اشتراك را پرداخته و عدم قبول نوبهار را اطلاع نداده اند برایشان مطابق دفتر فرستاده میشود .

قطب مهمترين وسيله ای كه ما را در انجام این خدمت ملی تشويق و ترغيب نمايد پرداخت وجوهی است كه در نزد برخی از مشتركين باقی است - اذعان كنند كه وجه باقی مانده مزبور برای فرد فرد شش تومان و برای اداره نوبهار سه هزار تومان تمام میشود و این ضرر اگر جبران نشود ما را از كار خواهد انداخت .

دفتر نوبهار

از عمر این علمی كه بنظرش مفید مباد و با كمال صمیمیت و سادگی آن را تعقیب میكرد و مخالفت ها و تنبیهائی را كه بر علیه او از طرف دشمنان اشتراکی یافت و طریقه جدید او را غیر اخلاقی معرفی میكردند با شهامت تمام جواب میكفت و ناكاه بطور مجزیه برهانی بر خطای افكارش بدست او افتاد - برهانی حقیقی و عملی كه این طریقه و این علم سبب مسمومیت پیروز شده است و این طریقه مرك حسی را با خود همراه داشته است و اکنون در اقطار عالم مرك را انتشار میدهد ! آه از این جراحت و از این ضربت ناگهانی !

تمام متفكرين و دانشمندان انقلابی این چنین ساعات اضطراب آلودی را گذرانده اند بسیاری از آنها زود از این ساعات میگذرند كم اتفاق میافتد كه شخصی در میدان جنگ فكر وارد شود و بزودی افكار صمیمانه سابق خود را مضحك بشمارد . اشخاصی برای تقویت فكر آنها كرد میباید . شخصی دارای طرفداران بسیار شده و مخصوصاً بواسطه اصلطاك با زندگانی شخصی بقرب و تناسع عادت کرده و قبول میكند كه افكارش دارای کمی خطا و نقص باشد . شخصی بخود می گوید كه ما اینجا بدی میكنیم و آنجا خوبی و بالاخره در تمام عالم و در تمام حالات و اعمال مردم كار بر این وفق است و خوب و بد همدرش و آمیخته خواهند بود . اما در آدرین سبکت صمیمیت بدرجه ای بود كه این نوع تفكرات و تردیدات در او ایجاد نمیشد . او هیچ تظاهر و نمایش دروغی لازم نداشت كه بدهد و طرفداران و مریدانی نداشت كه برای خاطر آنها از فكر اول خود دفاع نماید . تنها بود . کسی را نداشت . خودش و فلسفه اش وجود واحدی تشكيل میدادند و شكست ها و تهمت هائی كه غرور ها را در هم می شكستند ذره ای از روح مغرور و وحشی و فاضل او را نشكست و متزلزل نبود .

لازم است گفته شود كه سبب اعتقاد راستی كه داشت مسیو سبکت موفق شده بود كه سراسر هیئت جامعه را طی كند بدون اینکه آزار به بیند و از آن اطلاعی حاصل نماید .

حالات شهوانی را كه شرح داده بود و جنابانی را كه تحت مطالبه قرار داد در نظر او شبیه باشخاصی بود كه در ملاحظاتی ظنی قید می كندتد مثلا : « آ ۳۵ سال عمل فسلان غیره

جایزه نوبهار

سال اول نوبهار هفتگی درین شماره تمام می شود در حالتیكه افتخار ادبیات نوبهار درین سال متعلق بما و رفقای ماست - بقصیده دماوند ما توانستند جواب بلند تری بدهند ، قصاید : - افكار پریشان - سكوت شب ، نوروز - فردوسی - و غیره مقالات : قلب شاعر - نسل معاصر - تسلیه بدبستان - ملت و مذهب - اینها افتخاراتی هستند كه خود ما تلق دارند - و بالاخره اینك جایزه ادبی ما بمهمترین شاعران های تحریری آقای رشید یاسمی - یعنی ترجمه (دیسیل) تالیف (بل پورژه) اعطا میشود .

این ، رومان دماغ راحت طلب ویی صبر مشرقی را در اول امر شاید خسته كند - اما هر كس كه جرئت وجودت ذهن و هوش سرشار خود را بكار بیندازد و دو فصل از این كتاب را بخواند ، میدانند كه رشید یاسمی چه هدیه قیمتی بقارئین نوبهار تقديم داشته است .

دیسیل از مهمترین شاهكار هائی است كه با جدید ترین و بزرگترین افكار علمی و ادبی و فلسفی عصر حاضر نكشاش یافته و بقدری جالب است كه شخص خواننده تحیرات و استعجابات و تفهیمات خود را با بگمالم تاثر و رقت مخلوط نموده و در آخر رومان ، با تصنیف و آفرین از فهم يك رشته حقایق علمی و اجتماعی - خاصه علم معرفت النفس - كتاب را بر هم میگذارد .

این جایزه را ما از رشید یاسمی می توانیم مسترد داریم بشرطی

متاهل شرح این حالات را میدهد ولی نه بطوری كه كمتترین صفتی از آن شخص در نظر روشن شود . این فیلسوف دقیقی كه حالات شهوانی را تجزیه نموده است هنوز يك شخص حقیقی مركب از خون و گوشت را ملاقات نكرده بود . بطوریکه این یاد داشت روبرگرلو نه تنها با وجدان شرافتمندش صحبت میكرد . بلكه روح فلسفی اورا اینش میزد چنانكه حرارت اقتاب بلك چشم مریضی را كه آب مروارید آورده است و عمل شده است نیش میزند . درهشت روزی كه بعد از این مطالعه یاد داشت بر او گذشت حالت جنون آمیزی در او پیدا شده و بر وخامت حالات درونی و اخلاقی او میافزود و حتی كسالت مزاجی هم بر آن ملحق میساخت .

این دماغ متفكر خیال دوست كه با صور وهمیه و موجودات مجرد هوی گرفته بود از ظهور این حالت منقلب گشته و كاپوس های خیالیش جسیمیت و تشخیص یافته بودند . . . عالم روح شناسی شاگرد مششوم خود را همانطور كه یگنر دیده بود میدید كه در گوشه اطاقش نشسته و باها را روی قالی كذارده و بازوان را بپز تکیه داده نفس می كشد و حرکت میكند .

از پشت كمانی كه روی صفحات یاد داشت رسم شده بود همان صدای ملایم و كدر شاگرد را می شنید كه این عبارت دهشتناك را بزبان میراند : « با كمال سخنی و با كمال شوق زندگی من با فكار و نظریات شما مربوط بوده است » و گات اعتراف بجای اینکه حروف ساده باشند كه با سركب خشكیده روی كاغذ بیحرکتی نقش شده باشند بجیش آمده و بصورت میدل میكشند چنانكه فیلسوف از زیر آنها يك موجود زنده ای را بنظر میاورد و هر وقت كه این صورت هیمی قویتر و روشن تر می شد فیلسوف با خود میكفت : « آه ! چرا مادرش این دفتر را بمن آورد ؟ » چقدر طبیعی بود كه مادر بیچاره در تحت تاثیر تشویق های بی پایان و برای خواندن برهان یسنای بسر عزیزش این بسته اوراق را بكتشاید و امانت را از هم پاره كند ! اما روبر با آن مهارتی كه در درون پوشی دارد و آن را يك فضیلت معرفت الروحی میدانند

كه بتوانم کسی را كه بهتر از رشید (دیسیل) را ترجمه كند بدست آوریم - هر ایشورت تصدیق كنید كه رشید مستحق این جازه است زیرا یش از تمام دوستان ، برای نوبهار زحمت كشيده است .

م . بهار

خنده دختر

طبیعت بسی رنج و سختی كشید كه تا خلقی كامل آرد بدید چو خورشید تابان یکی جرم باك بر افروخت بر ذروه آب و خاك بهم دودی كسریه عاشقان مه آورد اندر دل آسمان بسی لاله رویاند و بس كل شكست چه شبا كه در فكر خلقت تخفت گهی ریخت شب تم برخسار ورد پیرد از دل غنچه انبوه و درد كهی ابر آورد و باران ریز كهی باد پرشوه مشك یز هوای نشاط آور نوبهار نوای روان پرور آبشار همه نوع كلهای بارتك و بوی گل سوری و نرگس قته جوی دیگر سوسن و سنبل و نسترن بر جو بیاران و طرف چمن بدایع بهر گوشه ای آفرید ولی درخور حویش چیزی ندید دیگر بار طرح نوی ریخت وی چو خرم بهاری پایان دی بگی كوهر تا بناك آفرید جمال طبیعت در او شد پدید همان گوهر باك شیرین سخن ، كه نامش در آفاق گردیده زنا بس آنكه زشادی جو كل بر شكفت در اسرار كبتی نگه كرد و گفت : رموز جهان با همه دلبری ، نیرزد بلب خنده دخترى ۱

سیدعلی - شایگان

مادر را گول زده است همین ظهور خیالی شاگرد برای منقلب ساختن آدرین سبکت کافی بود . وقتی كه مادر باو بانك زده كفته بود : « شما بسر مرا ضایع و قاسد آورده اید » چندان بار بر نخورده و سفای علمی او كدورت نیافته بود . و در موقع استمناقی هم بسؤالات و اتهامات قاضی كه از قول ماركی دژوساقل کرده و فیلسوف را اخلاقاً مسئول میدانست آدرین سبکت جوابهای جنی و قطعی داده و از خود رفیع اتهام نموده بود . و با كمال مسرت و قدری كنجكاری از عمارت عدلیه خارج شده بود . اما اکنون دیگر آن تفر را در خود نمیدید سفای قلبش كدورت یافته بود این شخص كه تمام حقایق را انكار میكرد . این فیلسوف جبری كه گناه و ثواب را مثل یگنر شیمی دان كه كازی را مطالعه می نماید تجزیه میكرد . این شخصی كه مانند كاهن و یغمبر بزرگی جرواقتال عالم را شرح داده و تا آنروز مخالفتی در میان دماغ و قلب خود نیافته بود ، در این موقع غم آندوهی او را فرا گرفته بود كه بكلی با عقاید و نظریات فلسفی او مخالفت داشتند او هم مثل شاگردش احساس ندامت و مسئولیت میكرد .

بعد از هشت روز كه فیلسوف چندین بار یاد داشت را خواند و تقریباً عبارتش را از بر كرد بتدریج صفاتی در خاطرش پیدا شدو نزاع میان قلب و مغزش روشن شد و مصمم اقدام گشت . در بعد از ظهری از ماه فوریه كه هواش بملاطمت روز های بهاری بود در باغ نباتات تفرج میكرد در خیابانی كه محبوب او بود و بطول خیابان پوفون امتداد دارد نیم تخنی یافت و بر آن قرار گرفت .

این نیم تخت زیر يك درخت افاقیای و پرریشی كه قلاب هلی آهنین بر آن كیفته بودند و شاخه هایش مثل مشت های غولان مبتلای بققرس گره داشت كذارده شده بود . مؤلف (معرفت الروح خنا) این تنه كهن سال خشك را دوست داشت زیرا كه در روی صفحه آهنی تاریخ خدمت كشوری آندرخت بیچاره را نیز ثبت كرده بودند « تاریخ غرس ۱۹۳۲ » هزار و شصت و سی و دو - سال تولد اسپینوزا Spinoza است ! امروز ساعت دو آفتاب

اعشار

انقلاب ادبی

انقلابی مگر ایران را در بر گیرد
تا که جان یافته و زندگی از سر گیرد
شد سیه ، صفحه تاریخ ، ز نادانی ما ،
سرخ خون مگر ، این رنگ سیه بر گیرد
وقت آنست که این کشور مرتوت ، ز نو ،
خود بر سر نهاد و مقننه از سر گیرد
جای این بیخردان ، مرد خرد بنشیند
مسند بیژان ، مرد هنرور ، گیرد
زین بزرگان جهان ، ملک ، محال است حال
کاربری دگر و روق دیگر گیرد
سامی باید ، با فکر جوان ، روح غنی ،
که بدشمن قزوین وطن و زر گیرد
داهی تا نگذارد که عدو از حد خویش ،
پا فراتر نهد ، جای فراتر گیرد
دست جور و ستم ، از بیخ برید با تیغ
داد مظلومان ، از مرد ستمگر گیرد
لشکری نیک نیاراید ، افزون ز شمار ،
این درست است که نه ملک بلشکر گیرد
سپهی با هنر و نظم ، که از برق سلیم ،
برق ، از دیده بد خواه بد اختر گیرد
عهد عهدیست که هر قوی ، آزادی خویش ،
با سر نیزه و در سایه خنجر گیرد



مردم و ملک ، بتدیر ، رهاند از فقر ،
زنگ تکبیر ، ز دلای مکرر گیرد
خلق از فقر چو رستند و وطن شد آباد ،
داد عیش و طرب از طایم اختر گیرد
نه ، که چون کشت همی ، بر زبر کار سوار ،
از کف حور و شان ، باده و ساغر گیرد
برد از یاد ، بیگار ، پریشانی خلق ،
دست بر گیسوی خوبان سمنبر گیرد
تلخ ، کام دگران باشد و او خود همه شب ،
از لب نوش لیان ، قند مکرر گیرد
جلسی گرد کند ، از هنری مردم راد ،
خویش ، دستور از آن والا محضر گیرد
اندروین عصر ، که سر بنجه اقوام و ملل ،
از تزار افسر و ، او رنگ ز قیصر گیرد
ملک دآرا ، تواند ، که دگر باره بخویش
روش مندرس عهد سکندر گیرد
مجلس ملی ، باید که شود ، محور ملک ،
کار ها ، گردش خود ، بر خط محور گیرد
مملکت ، بر شود از مدرسه و صنعت و کار ،
کشور از علم و هنر ، زیت و زیور گیرد
رشته کار ، بدست هنری مرد ، دهد ،
کار از مردم بی فضل فسونگر گیرد
جز بدین آیین ، هرگز نتواند داشت امید
که غم و فقر و بلا رخت ز کشور گیرد

محمد دانش

مردمان بزرگ

اخلاق لوید ژورژ

لوید ژورژ اهل قریه بویلیزی از دهات انگلستان و دور از محیط
ترقی و مدیث ، بار آمده و مدتها در امور مطبوعات دخالت کرده
و در عین تنگدستی میزیسته و در همان حالت وکیل مجلس عوام انگلستان
شده در لندن شهرت کرد - و پس در کابینه اسکوت وزیر مالیه شد
در حین جنگ بریاست وزرای انگلستان منصوب و با وجود خدمات
زیادی که بوطن خود نمود ، ابتدا مورد هجوم حزب سوسیالیزم
و طرفداران افراط گردیده و عاقبت بوسیله تبلیغات مستر اسکوت طرف
حملات دیگر واقع پس از شش سال ریاست وزرا ، نجسیت دادن
انگلستان از بحران جنگ مستند صدرات را ترك گفت .

مستر لوید ژورژ مثل تمام نواح سیاسی مسود اعتراض و
انتقادات جرید و حاد واقع شده و در کتبی که نام او ذکر شده است ،
تا درجه ای که نزاکت نجیبانه اروپائی اجازه میدهد ظالمانه مورد ملامت
واقع گردیده است .

- ۱ - یک نفر انگلیسی ، در کتاب (قرارگاه دولت انگلیس)
۲ - (مستر روبرت لانتینگ) امریکائی رئیس الوزرای امریکا

در زمان ویلسن و یکی از مینوین کنفرانس صلح .

۳ - فرانسوی موسوم به (مسیو استیوان لوزان) سردیتر
جریده ماتن .

بحث درین است که چگونه يك شخص که او ان کودکی و
بلوغ عمر خود را در یکی از دهات گذرانده و شاکرد دکان کفش دوزی
بوده است ، این مکانت و موقعیت بزرگ را دارا ، و قسمت مهم تاریخ عصر
خود را منصرف و بلائی خانواده های تاریخی هوئلرزن و هابسبورگ
واقع گردد ؟

قوه و نیروی حقیقی لوید ژورژ چه بوده و چه مزیتی او را
باین پایه رسانیده که در قوی ترین ممالک و در میان کاملتر و
برومند ترین عالم یعنی ملت انگلستان این مکانت تاریخی را
بدست آورده است ؟

باتفاق کسانیکه اخلاق لوید ژورژ را تحت مطالعه قرار داده
اند ، مرجم عظمت وی وسعت اطلاعات و بلندی فکر و رسائی نظر
و حتی استحکام و رزات رأی او نبوده بلکه فقط مبداء این همه عظمت
جاذبیت شخصی و تاثیر مقتضایی او در نفوس بشماری آید .

در اوایل جنگ حکومت انگلستان دعوت عمومی نموده و
منجمله مدیران کار خانجات اسلحه سازی را جمع آوری کرده و قصدش
این بود که مدیران مزبور در تجمع مساعی و تبادل اسرار فنی
خود با یکدیگر شرکت جسته و برای فتح انگلستان متحد شوند .
ولی مدیران و شرکاء کار خانجات برای این کار حاضر نشده و
دعوی تحمیل خسارات نموده و عدم میل صاحبان سهام را بهانه
قرار دادند .

و چنین نتیجه گرفت : « پس افکار بر دو نوعند مفید و مضر
اما چه ؟ آیا مضر بودن يك فكر دليل خطای آن است ؟ فرض کنیم
که مرگ شارلوت را از مارکی دژوسا بنهان دارند و باو وانمودکنند
که دخترش زنده است فوراً ساکت خواهد شد . این فکر برای او
مفید خواهد بود ؟ آیا چون مفید است صحیح هم خواهد بود ؟ ...
و بالعکس اسکر » همیشه آدرین سیکست ادله بعضی از
فلاسفه روحانی Spiritualiste را که بر خلاف افکار و عقاید جدید
نکشته اند و نتایج این افکار جدید را مششوم شمرده اند مقرون به
سفسطه و بی غیرتی و تبلی میدانند و امروز هم مسئله فوق الذکر
را تصمیم داده و گفت : « قدر و قیمت عقیده به نسبت قدر و قیمت
روح است . دلایش این است که روبرگرلو اعمال مذهبی را وسیله
قرار داد که افکار زشت خود را اجرا کرده و فساد خود را تهیه
نماید ... » پس فیلسوف یادداشت را بر داشته و در آن جستجو
کرد که به پیش آن جوان متهم احساسات مذهبی خود را چگونه
شرح داده است بند مجذوب این قرائت شده و دو باره تمام آن
یاد داشت مفصل را مطالعه نمود و این دفعه هر جا که اسمش یا
اسم کنش یا شمای از افکارش ذکر شده بود دقتش را بیشتر جلب
نمود . تمام قوای ذماغی خود را بکار می برد تا ثابت کند که هر
يك از جملات او را که گروگلو ذکر کرده و سند اقدامات خود
قرار داده است ممکن بود که نتیجه بکلی عکس آن بدهد که آن
جوان آدم کش از آن ها گرفته است .

مطالعه ثانوی یاد داشت مزبور نتیجه اتن این شد که او را
دو باره گرفتار اضطرابهای درونی نماید ادله و براین برای اطفای
آن اضطرابها بکار نیامد . بواسطه صداقت کاملی که داشت فیلسوف
منصفانه این طور نتیجه گرفت : طبیعت روبرگرلو که اسلاخترناک
بود بواسطه ملاقات با افکار و عقاید او يك زمینه مساعدی برای نشو

و بالاخره همه چیز را فدای حقیقت کرده بود . دین مسیح نیز
که طریقه ای مخالف طریقه او بود در روی زمین چه فکری را
انتشار و تعلیم میداد ؟ جز این که : « در عالم صلح و سلامت به
اشخاصی ارزانی ، که صاحبان عزم و خوب کرداری هستند . » یعنی
صلح و سلامت با اشخاصی ارزانی باد که در پی حقیقت رنج برده اند
هر قدر با قوه تند سیر هوش و در تحت تقشش و مراقبت وجدانی
باک و دقیق در روزگار گذشته خود فحش میکرد یگروز و یکساعت
پیدا نمیکرد که بعملی خلاف این قاعده ای که از آغاز جوانی برای
خود وضع نموده بود ارتکاب کرده باشد : « میان تمام افکار و
بیان نکردن چیزی غیر از افکار خود . »

و با خود میگفت : « این وظیفه اشخاصی است که به
تکلیفی مستعدند ، و من این تکلیف را کاملاً انجام داده ام ... »
آب شب پس از خلاصی از این تفکراتی که خاص مردان
فعال و صحیح احساسات این مرد بزرگ توانست بخوابد - خوابی که
تذکر نام روبرگرلو آرا پریشان ساخت .

آدرین سیکست پس از این اعتراف عمومی که در خود و
برای خود کرده بود صبح بر خاست و خود را راحت و آسوده یافت
این شخص خیلی عادت کرده بود که خود را در درای فکر غوطه ور
بیابد و تفریاتی را که از تفکرات طولانی در او صورت می گرفت
پارها ملاحظه کرده و با آنها انس گرفته بود پس از این تبدیل
تا گهائی احساسات خود منعجب شد و بزودی علت آنرا دریافت .
این آسودگی خیال و رهائی از چنگال ندامت را از اینجا پیدا کرده
بود که با کمال سادگی چند ساعتی خود را متقاعد کرده و زندگانی
اخلاقی خود را موافق تکلیف و وظیفه خود دانسته بود و مادی عقل
را که حیات اخلاقی او را ملامت میکرد و متهم میساخت ساعتی
چند خاموش ساخته بود .

در این قسمت اسرار داشته است و امروز چنین نتیجه گرفت که : « بدیهی
است . » و پس از اینکه باین ترتیب بکار دیگر حقیقت و اعتقاد زاسخ را در
مغز خود فرو کرد خود را مجبور ساخت که بفکر گروگلو بفتد - این جوانی
که اکنون در زندان نمره ۵ محبس ریوم گرفتار است - بگروی جوانی
که سابقاً دیده بود - بمحصل جوانی که بر روی صفحات کتب « قانون
شبهات و معرفت الروح خدا » خم شده بود فکر نماید ، آنکه باز خیالی
تعمل نا پذیر بروی ناخن آورد خیال اینکه کنش بدست طفلی افتاد
که در آن ها تفکر کرد و آنها را دوست داشت - با خود گفت : « محقدر
ما دو روی هستیم ! چرا اینقدر ضعیفیم که نمیتوانیم خیالاتی را که
یقین داریم بی اساس هستند از خود دور سازیم ؟ ... »

ناگاه عبارتی از یاد داشت کرلو بخاطرش آمد : « من پیشمان
هستم زیرا که می بینم قواعدی که متبوع من هستند ، حقایقی که در
من رسوخ پیدا کرده اند . اعتقاداتی که اساس عقل و هوش من بر آنها
قرار گرفته اند مرا و میدارند که پیشمانی و ندامت را مثل سخت ترین اشتباهات
و دلیل بزرگترین جهالت بشربدایم ... » از عطا یقه که میان حال اخلاقی
خود و حالت اخلاقی شاکردش یافت فیلسوف چنان متفر شد که برای
رهائی از این افکار به ادله جدیدی متشبث شد و با خود گفت : « بسیار
خوب ! از مهندسین تقلید کنیم یعنی چیزی را که میدانیم صحت ندارد
صحیح فرض نماییم ... بطریقه خطئین متشبث شویم . بلی انسان علی
است و علی است آزاد پس مسئولیت دارد ... باشد . اما کی و کجا
و چگونه من بخطا رفته ام و عمل بدی از من سر زده است ؟
چرا برای خاطر این جانی خائن ندامتی سخت مرا فرو گرفته است ؟
کناه من چیست ؟ ... » بخانه مراجعت کرد باین عزم که تمام سر گذشت
حیات خود را از نظر بگذراند و بخاطر یاورده - خود را در طفولیت دید
که با وجدانی دقیق که براننده پدر ساعت سازش بود درسهای خود را
میاموزد ، بعدها که شروع بتفکر کرده بود چه چیزهایی را دوست داشته
و چه چیزهایی را خواسته بود ؟ - حقیقت . از وقتی که قلم بدست گرفته
بود چه نوشته بود و برای چه قلم فرسائی کرده بود - اینها نیز از حقیقت ؟
پس دارائی و مقام و خانواده و صحت و عشق و محبت را

بسیار ملایم بود و دیدار این تاریخ عضلات فیلسوف را منبسط ساخت
با این اعتقالاتی تمام باطراف خود نظری افکند و میل کرد بحركات و
بازی های دو طفل که نزدیک مادرشان بازی میکردند تماشا نماید .
کودکان بایل چوبی رنگ های ریزه را بر داشته و سعی میکردند که
عمارتی موهوم بسازند تا گاه یکی از آن دو با حرکتی تند از جای
جسته و سرش به نیم تخته میسافت شد که پشت سر او واقع شده بود
گویا خیلی دردش آمد زیرا که چهره کوچکش بهم برآمد و پیش از
شروع بگریه چنانکه عادت طفلان است چند ثانیه سکوت خفه ای او را
فرا گرفت . پس با خشمی سخت بطرف نیم تخت برگشت و با مشت
گرم شده آن را زد ... مادرش او را سکرته حرکتی داد و
اشکش را خشک و دماغش را باک کرد و گفت :

« بچه بیچاره من مگر دیوانه شده ای ! مگر با يك قطعه
چوب تغییر کردن درد تو را ساکت میکند و کارت را پیش می برد ... »
این منظره دانشمند را مشغول و مسرور ساخت . وقتی که
برخواست تا تفرج خود را در زیر اشعه نیکو کار آفتاب مداومت دهد در این
پیش آمد بسیار تفکر کرد : « من خیلی شیوا م باین طفل کوچک بواسطه
سادگی و نادانی طفولیت چیز بیجان را جاندار فرض میکند و او را مسئول
قرار میدهد ... من هم اکنون يك هفته است آیا غیر از این کاری
دارم ؟ ... » بعد از هشت روز این اولین دفعه بود که فیلسوف فکر خود
را ظاهر ساخت و با وضوحی که عادت او بود و در هر تالیفی نشانی
از آن دیده میشد فکر مبهم خود را صورت قضیه واضحی بخشید :

« من هم خود را در يك قسمت از این قضیه مسئول فرض
میکتم ... مسئول ؟ ... این گله معنی ندارد ... همان طور که
بطرف دریاغ نانات رهسپار بود و بعد بطرف جزیره سن لوی و تورتدام
Notre Dame توجه کرد در این قضیه فکر نمود و آن عبارتی
را که خود در کتاب تشریح اراده L'Anatomie de la Volonté بر
ضد مفهوم مسئولیت نوشته بود و مخصوصاً انتقاداتی را که راجع به
فکر « علت » نگارش داده بود بخاطر آورده و در آنها دقت میکرد همیشه

خطاپا و تصایح و تهدیدات وزرا شمر نم واقع شده حتی احساس شد که دولت ممکن است در سر این اراده و تصمیم خود متزلزل گردد

در این بین لوید زورز با چهره برافروخته که هیبت و متانت بر آن نقش بسته بود پیش آمده و با آهنگی که قلوب حضار را می شکافت چنین گفت: « آقایان! آیا فراموش کرده اید که در همین دقیقه فرزندان شما در قلعه در برابر مرگ هستند - صد ها و هزار ها کشته میشوند؟ آنها بوسیله توبهای آلمان می میرند زیرا آنها بقدر کفایت توپ انگلیسی ندارند - بلی فرزندان و برادران شما - میشوند! آقایان! توبهایی که لازم داریم بمن بدهید، در اسرار ستم و حرقت خود فکر نکنید فقط بفرزندان خود، بچکر گونگان خود فکر کنید - بانها کمک برسانید. و این توبهایی که آنها مطالبه می نمایند، تحویل بدهید! »

ناقل میگوید:

این عبارت ساختگی نبوده بلکه فقط از يك روح سخنگوی و قلب شکسته ای تراوش کرده بود. فاصله ای نشد که چشمهای ستر لوید زورز را اشک برکرد، دست او حرکت میکرد و صوتش رعشه دار شده بود، و بکنفرم از حضار باقی نماند که شدید ترین تاثیر این کلمات را حس نکرده باشد. و بهمین شکل اتفاق و اجتماع مطلوب تمام و عملی شده و نتایج عملیات کار خاتجبات از حیث توب و مونسینون تکمیل و مضاعف گردیده و دولت انگلیس بدان وسیله فوراً شکست و انکسار حربی خود را که در آن موقع مستمداً بنظر

نمی آمد تلافی و جبران نمود ۱ - بلاشک این جاذبیت و قوه مقناطیسی تنها سر عظمت لوید زورز است. چه در میان رجال عصر هیچ کس از آسوید زورز بیشتر قادر بر جلب قلوب و جذب عواطف و توجه مستمع خود نبوده و پیش از او نی تواند تاثیرات و احساسات خود را بشنوند انتقال بدهد. فقط عواطف و حیاسات لوید زورز مصدر تمام قوی و بزرگی اوست.

بگفتار از نویسنده کان راجع لوید زورز میگوید:

« قدرت لوید زورز در موقی است که از وحی عواطف و صدای حیاسات خود متابعت نماید. ضعف او و قوتش بکوه فکر و تدبیر خود تکیه کند »

سترلانسنیک رئیس الوزرای امریکا در زمان ویلمن چنین می گوید:

« لوید زورز صاحب هوش و فکر سریعی بود و در هر مسئله مهمی که با او مصاحبه مینمودید بدون تأمل رای خود را در آن باب اشکار می نمود خاصه که انستله ممان با امپراطوری انگلستان بوده باشد هیچ شوننده ای در حضور ذهن لوید زورز از تعجب خود داری نداشت در حالی که کتر موقی پیش می آمد که آن شوننده از دور بینی و منطق و اسابت رای مشارالیه تعجب نماید - او بتاثير شخصی خود بی اندازه مطمئن و بصحت مذاکرات خود در برابر حضار خبی در موقی که از تفصیل موضوع بکلی بی اطلاع بود اعتماد زیاد داشته است. »

باز هم لانسینگ در شخصیت او چنین مینویسد: تاثیر قضانی لوید زورز در شخص خیلی قوی بوده و انسان نمی توانست در موقع

خطاب برور کرلو شروع کرد ولی نتوانست هیچ يك را بانجام رساند ۱. باین طفل بدبخت چه بگوید؟ بگوید وقایع حتمیه را باید قبول کرد و همانطور هم روح خود را باید پذیرد و بدیهای آنرا متحمل شود؟ این بود خلاصه تمام فلسفه او. اما این واقعه حتمیه عبارت بود از زشت ترین فسادى که در گذشته و آینده نظیر ندارد باین شخص بگوید که طبیعت فاسده حائمه خود را پذیرد؟ پس خود را سیم و شریک این خیانت کرده است.

او را سر زتش بزند و ملامت کند؟ این ملامت را بنام کدام عقیده و قاعده فلسفی بگذرد بعد از آنکه خودش این فکر را ترویج کرده است که قوی و مصمیت امور ارضیه هستند. خوب و بدی و اخلاق بسندیده هیئت جامعه هیچ قدر و قیمتی ندارند و وجود هر چیزی در وجود بشر لازم است چنانکه عالم طبیعت لازم می باشد. آیا دیگر بوسیله چه عقیده ای جوان را ملامت نماید؟ چه نصیحت برای آینده باو بدهد؟ بوسیله چه کلماتی این مغز ۲۲ ساله را مانع شود از اینکه غرور و شهوت و حس تجسس مضر و افکار مخالف عقیده محرم خرابش نمایند؟ آیا اگر اضمی، برهان و دلیل مفهیم باو میتوانستیم ثابت کنیم که نباید زهر خود را ذخیره نماید؟ البته این اضمی جواب میداد: « پس من چرا اضمی شده ام؟ ». آدرین سیکست برای اینکه فکر خود را روشن نماید از میان خاطرات خود مثالهایی پیدا میکرد و چرخ های دماغ روبر کرلو را که در مقابل او باز شده بود تشبیه میکرد بساعتگاهی که در زمان طفولیت روی میز ساعت سازی پدرش دیده بود.

يك فزری می چینه از این جنبش حرکتی تولید میشود بعد حرکت دیگر و دیگر و فس علیها آنوقت عقربك ها بجنبش می آیند. در این حال اگر کسی بيك جزو از اجزاء آن دست بزنده تمام ساعت از ۵۰ باز خواهد ایستاد. عرض کردن هر قسمتی از روح مستلزم

مصاحبه بطرف او جذب نشود ولو اینکه در سیاست باوی مخالف و از خط مشی سیاسی او نفرت داشته باشد.

و بقیه لانسینگ، لوید زورز در مناقشات پارلمانی رشیدتر بنظر می آمد تا در مذاکرات سیاسی - مخصوصاً براءت و رشادت او در مهاجمه و حمله ظاهر می شد. مشارالیه هیچوقت از خود دفاع نمیکرد مگر بوسیله هجوم و حمله بمخالفین خود و پیداست که مهاجم در اتخاذ جنبه حمله آزاد است ولی مدافع ناچار است که از تمام اطراف و کلیه جنبه ها خود را پائیده و احتیاط نماید. ملت نیز همیشه هوادار لیدر و رئیس متهور و رشیدی میشود که دائم در حال حمله و هجوم باشد هر چند هم آن حمله ها از نقطه نظر علمی و فلسفی اساسی نداشته باشد.

يكی دیگر از صفات لوید زورز مزاحی و خوشمزگی و خنده روئی او بوده و مکرر بوسیله شوخی باخنده خود را از برتگاه های سیاسی و خطرناك خلاص میکرد است.

و شاید بتوان گفت که قلب یا تفاوت در عقیده در رشن ترین اخلاق ستر لوید زورز را تشکیل میداده، زیرا او هیچوقت برائی که قبلاً داده باشد پای بند نشده و این تصور برای کسیکه در اقوال و آراء او تتبع کرده باشد می آید که او عیب و اشکالی در این که در يك موضوع تغییر عقیده بدهد نمی بیند، و بهمین حبه بعضی از هموطنان او وی را بارها مای تشبیه نموده اند.

باوجود این لوید زورز غالباً در آنچه میگوید صمیمی است - صمیمی است در همان ساعت و گاهی هم بکساعت بعد عقیده خود را عوض کرده و باز هم صمیمی بوده است.

توقیف زندگانی است. ابتکاش مجموع اسباب، خود میتوانست قسمتی از اجزاء خود را تغییر بدهد!

اشخاصی هستند که از بدی بخوبی باز گشت میکنند کسانی هستند که ساقط میشوند و بر میخیزند اخلاقشان خراب میگردد و از نو ترمیم می یابد آری اینها ممکن است اما حس ندامت لازم است این حس ما را در نظر خود آزاد جلوه داده و وجود يك پدر آسمانی را که قاضی امور است در برابر مانجم میسازد آیا آدرین سیکست میتوانست بيك جوانی بگوید: « دیگر بانچه که من بشو یاد داده ام و ثابت کرده ام که حقیقت است معتقد میشاش؟ » اما با وجود تمام اینها خیلی سخت است که شخص يك موجودی را در نظر مرگ به بیلد برای خلاصی او هیچ اقدامی نکند

این شخص متفکر وقتی باین جای خیال خود میرسد می دیدد که به جای سخت مسئله فکریه اش رسیده است یعنی به قسمت مجهول و تاریکی از حیات روح که برای یکفر عالم معرفت الروح همان قدر یأس آور است که مجهولات حیات جسمانی برای یکفر عالم علم و وظائف الاعضاء. مصنف مشهوری که بيك کتاب بزرگ راجع بخلق و نوشتن و این جمله را از قلم خود جاری کرده بود « معما و طلسم وجود ندارد هر چه هست جهل است و پس.... » هر گر خود را راضی نمیکرد که نظری بساواراء طبیعت افکنده و آن ورطه هائی را که در پشت حقایق دنیوی موجود است ملاحظه کند آن ورطه های که علوم این جهانی را مجبور میکند که در برابر معمای ناشناخت سر تعظیم فرود آورده و بگوید: « نمیدانیم و هیچگاه نخواهیم دانست » این دو جمله است که اجازه میدهند دین پای در میدان گذارد

احساس میکند که برای این روحی که در خطر است هیچ کاری از دستش بر نمیاید و میدانست که این روح محتاج بيك



حیات سیاسی لوید زورز شروع شد و در قلب او آتش مقدس - آتش اصلاح اجتماعی و نجات بشریت مشتعل بوده همیشه بقائلین بنظر انتقام جوئی نگریسته نسبت بمستفذن متمدن بوده، و در جمع احوال و بانام قوی و مظاهر خود ضد استبداد بنظر میرسید.

مساعی بزرگ او در درجات حیات سیاسی قدم قدم او را بالا برد تا صندلی ریاست وزرائی را بدست او سپرد - آثار بزرگ و مهمی در اصلاحات از وی بمنصه شهود رسید که مهمترین آنها فوائدی است که در موقع وزارت مالیه در آسایش طبقات سوم و تأمین معاش کارگران و تخفیف مصائب آنان وضع و بمجلس پیشنهاد نمود.

يكی از آشنایان لوید زورز که اظهاراتشان طرف اعتماد است میگوید: « دفعه اولی که لوید زورز وارد لندن شد با اتفاق بيكی از هم ولایتیهای خود اهل (ویلز) در اطاق کوچک و بسنی منزل نموده و هر دو علی السویه قفسیر بودند ولی فقر لوید زورز - از نقطه نظر وکالت پارلمان و مخارجی که اینکار برایش ایجاد کرده بود - محسوس تر بنظر میرسید - رفیقش بمن گفت که لوید زورز هیچوقت رشیدانه تر وجدی تر از تعلق هائی که در موقع قدم زدن درین اطاق یا جلوس بروی تخت خواب خود ادا مینمود نطق نکرده است. از مظلومیت مردم و فقرا آتش میگرفت، میسوخت اشهات اودر شرح میداد و مظالم و اجحاف بد کاران تحریک شده و بر حال ضعفا و رنجبران ناله می کرد و غیر از طلب عدالت و انصاف هیچ مقصودی و غیر از سعادت و آزادی بشر هیچ آرزویی نداشت »

اقسوس که امروز آن آتش خموش شده و جزء خاطرات روزگار

کمی است که حقیقه فوق الطبیعه باشد.

اما بر زبان آوردن چنین عبارتی در نظرش بقدری جنون آمیز بود که کسی مثلاً بگوید دایره مربع است و يك مثلث دارای سه زاویه قائمه است

يك واقعه بسیار ساده ای سبب شد که این جمال داخلی را بسیار شدید و خون آلود سازد و این فیلسوف را مجبور بيك عمل قوری نماید. شخص مجهولی جریده ای را برای او ارسال داشت که حمله محضی بر ضداو و نفوذی که در روبرو کرلو بکار برده بود مندرج بود نویسنده مقاله که طبعاً بشحرک اقوام ژوسا بنوشتن مبادرت کرده بود. فلسفه جدید و عقاید معاصر را طرف حمله قرار داده و نمایندگان آن فلسفه را که آدرین سیکست و جیمی از نویسندگان باشند مسئول قرار داده و متهم ساخته بود. بعد از این شرح نویسنده در خواست سر مشق و مثلی کرده و در قسمت اخیر بطرز انشاء معاصر که تحقیق و صحت تشبیهات همان درجه اهمیت را در آن دارند که ایهام و استماره در انشاء زمان قدیم داشت شرحی نوشته و قائل ماده و اوزل د ژوسا را نمایش داده است که بر دار بالا رفته و تمام تسل جوانان جدید که در دریای بد بینی و بد اخلاقی غوطه ورنند از این مثل عبرت گرفته و اصلاح یافته اند در هر وقتی غیر از این وقت عالم بزرگ معرفت الروح از این اظهارات تبسیمی کرد. و بصور اینکه ارسال این جریده از طرف دشمن او دموان Demoulin بوده است با همان فراغت خاطر که آرشمید در موقع غارت شهر اشکال هندسی خود را روی ريك رسم میکرد او نیز کارهای تمام نشده خود را از سر میگرفت و اعتنائی نمینمود. اما از خواندن این شرحی که بلاشک در گوشه بيك میزی در کنار بيك فاحشه ای و بتوسط بيكی از (علمای اخلاق بازاری) برشته تحریر در آمده بود نگاه قضیه ای بخاطرش آمد

و نمای خود یافته بر طبق سواطع طبیعه خود نشو و ترقی نموده است چیز دیگری که آدرین سیکست از رد آن عاجز بود همان فریاد کمک خواهانه ای بود که شاکر دوش از اعماق مجیس بر او زده بود. از تمام این یاد داشت آخرین سطر های آن بیش از همه رسته های عمیق فیلسوف را بحرکت می آورد هر چند کلمه (قرض) در آن نبود ولی فیلسوف خود را کاملاً مقروض و مدیون این جوان بد بخت میدید. کرلو راست میگفت: معلم مربوط و بسته است بروحی که تعلیم داده است اگر چه بطور غیر ارادی این تعلیم را داده باشد اگر چه روح نیز کاملاً افکار و تعلیمات معلم را ضبط نکرده و بعمل نگذارده باشد.

آری معلم مسئول روح شاکر خود است و این مسئولیت و ارتباط روحانی اجازه نمیدهند که در مقابل احضار اخلاقی و بدیخی های روحی شخص بی اعتنا مانده و مانند پونس بیلات Ponce-Pilate خاموشی گریه (۱) - این دفعه بهرانی سخت تر از بحران اول بر او مستولی شد. آرزوی که اضطراب نخستین او را فرا گرفت و دید که عقاید و افکارش سبب آن همه فساد شده است فیلسوف مقهور قوه واهمه شده بود. میتوانست بخود بگوید و بخود گفته بود که این همه اضطراب بواسطه ظهور و کشف ناگهانی این واقعه است و اصلی ندارد. اما اکنون که قوت قلب خود را بدست آورده بود - با کمال دقت می سنجید و میدید که چقدر علم معرفت الروحش برای راهنمایی و اداره کردن آن ماشین عجیبی که موسوم است بروح بشری ضعیف و ناقص می باشد. چند مرتبه در روز های اول ماه مارس کاغذ هائی

(۱) این شخص رومی حاکم یت المقدس بود و هر چند قلباً عیسی را بیگناه میدانست ضعف نفس بخرج داده و او را بدست قضاة یهود رها کرد تا بر دار کنند این ضعف نفس و بی اعتنائی مثلاً است.

جوانی او قرار گرفته است آری کویا وصول بسند حکمرانی فراموشی می آورد؟

انسان خمکین میشود وقتی صمیمانه فکر میکند که این مرد سیاسی بزرگ اگر همان احساسات سابق و حمایت از عدل و حقیقت باقی می ماند حقیقه چه خدماتی میتوانست به عالم بشریت بنماید!

ولی او بعد از عقد صلح بزرگترین عزم خود را در حفظ موقعیت سیاسی خود مصروف نمود. در سنه ۱۹۱۸ برای اینکه انتخابات عمومی را بر وفق مرام خود انجام دهد بذیل عوام فریبی و جلب توجه عامه متوسل و بتحریک عضو حساس و رک خواب ملت متشبث گردیده و ملت انگلستان را در هوای مستی و عشق انتقام از دشمن سوق داده و این ارمان را شمار خود قرار داد: «حاکم قیصر آلمان و مجبور کردن آلمان بنادیه آخرین حد خسارات» لوید ژورژ ملت را باین تسلیل فکری و این قییل مبادی تشویق نموده و از آن دنبال مینمود در حالتیکه بخوبی میدانست که نه قیصر و پهلیم عساکه شده و نه هم ملت آلمان قادر خواهد بود که تمام غرامات جنگ را تادیه نماید... ولی حب جاه او را بتعقیب ازین رویه و ادار ساخته بود... یکی از رفقای او گفته بود که: «لویدژورژ انتخابات را برد اما مقام بلند خود را در نظر دنیا از دست داد»

خوبست اینجا اشاره شود که لوید ژورژ بجهاد و افکار روزنامه نگاران خیلی اهمیت میگذاشت، و شک نیست که نرس او از روزنامهجات (لورد نور تکلیف) او را وادار ساخته بود که تا این درجه دما کوژی کرده و بملت انگلستان وعدههایی که خودش یقین بعمل نمیداد آن ها داشته است بدهد.

لانسینگ در مذاکرات خود گفته است: «من متقدم که لوید ژورژ مهمترین عامل سری شدن مقررات شورای عالی بوده، چه مشار الیه از جریده نگاران ترسیده و مداخله آنها را خوش نمیداشت و بارها الحاح و ابرام کرد که مقررات و مذاکرات باستی شدیداً مکتوم بماند...»

چیزیکه از وضع معیشت لوید ژورژ سبب طمن و سرزنش دشمنانش شده معاشرت مشارالیه بایکده مردمانی بود که بفضل وادب معرفتی نگردیده و در زمره ارباب دانش و پیش بحساب نیامده اند - زیرا که اکثر دوستان مشار الیه از تازه چرخان نو دوتی بودند که مدارک و عقول ایشان دررتبه معمولی و بازاری است.

چنانچه این سخن مسیوگالانوسمشهور است که روزی دستهایش را از روی تعجب بلند کرده وگفت: «در طول حیاتم مردی جاهل تر از لوید ژورژ ندیده ام!» و دیگری نسبت بوی میگوید: «هر چند من اینقدر متقدم که لویدژورژ میتوانم بخوانم ولیکن قطعاً این کار را بموقع عمل نکذاشته است!» و خانی دیگر که بالوید ژورژ سابقه آشنائی داشت ایطور وی را معرفی کرد: «او هوشیار نادان - باک ناپاک - نیکو کار بدکار - باغچه جبول - و بالاخره او همه چیز هست!» بالجمله ستر لوید ژورژ عامل قدرتمند نهضت اصلاح اجتماعی قبل از جنگ بلکه پیشوای مخالفین تعدی و جور در عالم بود و البته در آینده نزدیک نیز ملت انگلستان اقرار خواهد کرد که یگانه مورث فتح و نصرت متفقین هم او بوده است ولیکن بعد از خاتمه جنگ از فرصتی که برای خدمت به عالم بشریت پیدا شده بود استفاده نکرد - و بجای آنکه در طریق سعادت نوع به مبادی عالیه تمسک جوید همان اسلوب دیپلماسی که تزیور استعماری انگلستان را اتخاذ نمود.

از یکتاهی دربرگرو حکایت میبندد آیا با اینحال راضی میشود که بی گناهی محکوم بمرگ شود؟ «این فیلسوف منکر و شکاک ابتدا راضی نشده بود که گات حق و تکلیف را دراین کاغذ بکنجانند.

تصمیمش قطعی شده بود. صبر میکرد تا عساکه خانم پذیرد و انگاه شروع سخن میکرد و اگر مسیو دژوسا تا آخر خاموش می نشست و گراو محکوم میشد آنوقت دفتر یاد داشت را فوراً برپس مجلس تقدیم مینمود

وقتی که ماد موزل تراپانار از ایستگاه راه آهن مراجعت کرد به برگرار بونه گفت: «بلیط شهر ریوم را گرفت. چه خیالی او را گرفته بود در این آخر زمستان شخص آرامگاه خود را ترک کند و برود آنجا؟»

دریان سبورانه گفت: «ماده موزل ماریت آرام باش تمام این ها را بگروزی خواهی دانست... اما هیچ چیز مرا از این خیال باز نمیدارد که قصه يك اولاد حرامزاده در میان این کار هست... در ایستگاه مشغول شد بخوردن جوشانده نمائی که هر شب مادام کاربونه برایش تهیه میکرد و گفت: «می بیند ممدن چقدر ضعیف شده است که هر دقیقه محتاج بمقویات می باشم.» يك جرعه از آن فرو برد گفت: «برو ناآن آقا شکمو منتظر تو است» باز بگجرعه دیگر از آن فرو برد و گفت: «برو آقا شکمو منتظر تست»

پس يك جبه قند بطرف خروش انداخت و در حالتیکه حیوان مشغول شکستن قند بود گفت: «فردینان برو اما تو بیکر مثل مسیو سیست در پی هوا و هوس نروی...»



قسمت های تاریخی

غلبه فاشیست ها

«غلبه حزب فاشیست در ایتالیا دارای شان و مقام بزرگی است، زیرا غلبه مزبور از قبیل موفقیت يك حزب بر حزب دیگر نبوده بلکه غلبه مزبور يك نهضت و حرکت سیاسی و اجتماعی است که فقط شکل مقاومت در برابر افراتیون را به نام نشان میدهد - موفقیت موسولینی و جمعیت وی يك روح قوی و شجاعی را باحزاب ضد کمونیزم در عالم دیده و دنیا را به پیروی خود تشویق مینماید»

[محرور]

جنگ بین فاشیسم و کمونیزم

دو سال نیست که اسم فاشیست یا لیدران موسولینی را می شنویم - این حزب در عالم سیاست نامبردار نبود و کسی آن را نمی شناخت مگر در زمان فعلی - زمانی که کمونیزم در ایتالیا جلوه گر شده و خطر ملیت را در آن مملکت اعلان نمود. غریب این است که موسولینی قبل از جنگ بمنازعت مسلک بدرش گویست و یکی از کارگران ساده معسوب می شد، این جوان گویست در طرفداری کارگران و فلاحین سعی کرده و نویسنده روزنامه آواتی Ayanti اورکان حزب کمونیزم را عهده دار کردید - ولی بعضی اعلان جنگ عمومی فساد و زشتی مبادی مسلکی خود را که عامل مسالمت و اجتناب از جنگ با آلمان بود یقین نمود.

فصل ششم

کنت اندره

وقتی که مکتوب ادرین سبکت به لویول میرسد بگردنده مکتوب یعنی کنت اندره که سر نوشت روبر گراورا در قبضه اختیار داشت در ریوم بود. اتفاقاً این دو شخص بیکدیگر مصادف شدند نویسنده مشهور بعضی ورود در هتل دکمرس Hotel de Commerce و کنت افانتکه خود را در مهمانسگاهه رقیب او اختیار کرد یعنی مهمانسگاهه L'Univer در آن مهمانسگاهه اطاقی با اثنایه مندرس و دیواری پوشیده از کاغذی رنگ بریده و پردهائی مستعمل باو دادند و در این صبح جمعه ۱۱ مارس ۱۸۸۷ که عساکه گراو تشکیل می یافت برادر شارلوت بدیخت در طول و عرض اطاق گردش می نمود. ساعت دیواری که از سر مذهب ساخته شده و بر صفحه آن اشکال افسانه ای نقش شده بود و تنها زینت این اطاقی بود که يك آتش نیم افروخته دود آلودی آن را روشن میساخت در این وقت ظهر را نشان میداد. در خارج اطاق آسمان تیره رنگی که خاص نواحی اورنی است از ابر های سنگین پر برف پوشیده شده و باد سرد کوهسار در وزیدن بود. ملازم کنت که سربازی با سیمای مردانه بود از شب گذشته تا این وقت موفق شده بود که کمی نظم و ترتیب بمنزل بدهد و پس از افروختن آتش بخاری و کوک کردن ساعت دیواری دو دست اسباب سفر بر روی میز وسط اطاق گذارده بود. هر لحظه صاحب منصب را میدید که راه رفته و بسا دستی عصائی سیات خود را می کشد لبها را گرفته و ابروان را چین افکنده و در سیمای او نشانه درد ناگهین اضطرابها نمایان است. اما ملازم که ژوزف پورا Joseph Pourat نام داشت خوب میدانست که کنت در این موقع که محاکمه قاتل خواهرش در میان است بزرگت میتواند خود داری کند. برای او برای تمام اشخاصی

موسولینی پس از نگرانی که از حزب کمونیزم در خود احساس نمود. نویسنده روزنامه آواتی را ترک گفته و در میلانو روزنامه مستقل برای خود بنام پوپل دیتالیا POPOIO d'Italia دایر کرده و از این روز حملات موسولینی بکمونیزم ها شروع کردید.

مواهب و مبادی فکری موسولینی کاملاً در روزنامه (پوپل دیتالیا) ظاهر شده و ایتالیا را با حرارت تمامی بچنگ و موافقت با متفقین تحریر می نمود - و نظر به پیشرفت سیاست و رویه مزبور روزنامه اش شهرت زیادی کسب کرد ولی بی بولی و طرفیت کونیزم ها وی را بتعمیل روزنامه ناچار ساخت.

موسولینی روزنامه را بسته داخل قشون شده و میدان جنگ شاتفه و از میدان جنگ زخمی عودت نمود - دو باره روزنامه خود را دایر کرده و با نهایت شدت حملات خود را به کمونیزم از سر گرفت در موقی که دانونزیو در شهر فیوم قیام کرده بود موسولینی یکی از مشوقین وی بوده و تمهید سرحدات ایتالیا را برای اینکه تمام شهر های ایتالیا نشین ضمیمه ایتالیا کرده تأیید مینمود. و پس از آنکه دانونزیو در نتیجه تحریکات و دسائس کونیزم ها محروم شده و شورش کونیزستی قضیه فیوم را بر خلاف آمال طرفداران دانونزیو خاتمه داد موسولینی بیش از حد عصبانی شده و مهاجمات سخت خود را بکمونیزم ها شروع کرده و تصمیم گرفت که با هر شدت وسختی که باشد در برابر عملیات کونیزمها مقاومت ورزد - خاصه بعد از آنکه دید ملت ایتالیا با فکر او موافق و مختصرصاً سربازان قدیم نظر به تباین مسلکی و فکری با کمونیزمها شدت دارند.

درین هنگام این نویسنده عصبانی، حزب فاشیست را که اکثریت آن از سربازان ایتالی بود تشکیل نمود. چیزی نگذشت که افراد زیادی

که با خانواده ژوساراندون معاشرت کرده و شارلوت را شناخته اند هیچ شکی در مقصودی روبر کرلو بطاظر خطور نمی کرد. چیزی که برای سرباز پیر مجهول بود این بود که کنت با آتمه شامت و قدرتی که دارد چگونه راضی شده است که بمحاکمه نرود و پدربیش در عوض در مجلس حضور یابد. کنت گفته بود که «دیدن این منظره برای من تحمل ناپذیر است...» و پورا Pourat که مشغول بود بیاک کردن ظروف غذا و چیدن آنها در روی میز از این اضطراب فوق العاده آریابش بفرساده و با خود گفته بود: «این شخص هر چند قدرتی تند است صاحب قلب باک و خوبی است... آه چقدر خواهرش را دوست میداشت...»

آندره دژوسا هیچ ملتفت نبود که کسی در افاکش ایستاده است چشمان گندم گوش که خیلی به بینی نزدیک بود و سابقاً بواسطه شایستی که بمرغان شکاری داشت سبب تمجب و زحمت روبر گراو شده بود دیگر آن نگاه های متکبرانانه را که مستقیماً بر اشیاء وارد شده و آنها را جذب میکرد بیرون نمی افکند. در چشمان او علامت يك نوع فرورفتگی و يك قسم خجالتی پیدا بود که شباهت داشت بترس از ابراز درد درونی و خلاصه چشمانش مثل چشم شخص مصروع و مجذوب یا شخصی که تیش درد های سخت حساس ترین رشته های روحش را متالم میسازد. شروع برایش فرستاده و قصد خودکشی خود را اظهار کرده بود. بلافاصله تلگرافی هم باو رسیده و خبر امتحار خواهرش را داده بود و بدون اینکه اند بجه وسیله خواهد توانست که حقیقت قضیه را بدیش نقل کند - با عجله تمام سوار راه آهن خط اورنی شد باین عزم که مجازات لایقی روبر گراو بدهد. و کانتی که مارکی بدرش در اولین ملاقات باو گفته بود از ایقرارند: «آیا تلگراف دوم مرا بتو دادند...؟» قائل در دست ماست... کنت چیزی نگفت زیرا که میدانست میان او و پدرش سوءظنهایی

از کارگران و زارعین طبقه متوسط ایتالیا جزء تشکیلات فاشیست شده و هریک از اعضا مزبور آمال و سیاست خود را بزم وازده موسولینی پیوند کرده و تا انتهای مظهریت قطعی ریاست و پیشقدمی آلمرد را پذیرفتند - و او نیز با شخصیت آشکار و جسارت و جرئت عدم التظیر خود قیله انظار فاشیست قرار گرفت .

موسولینی جمعیت خود را با نظم و تشکیلات بدیع و اساسی بهیئت يك قشون نیرومند و منظمی تنظیم نموده و بحکومت ایتالی اعلان کرد که او در برابر کمونیزم با يك مشت اهتین مقاومت خواهد نمود . و بلا فاصله کمونیزم ها بیس دادن کارخانجات و تخلیه عمارات و پارکها و املاک مردم که بزور هیا هو عصب کرده بودند مجبور شده خرابید و فرا سخاها و مجامع کمونیستی طعمه حریق گردیده ارکان سیاست و تشکیلات حزب مزبور در مقابل مقاومت فاشیستی متزلزل و موفقت کمونیزم ها در سرتاسر ایتالیا دچار اخفاق و تزلزل کامل گردید .

از ۱۹۲۱ که اولین حرکت فاشیست در جایه اراده موسولینی آغاز شد تا روزی که حکومت ایتالیا را در اواخر اکتوبر سال گذشته در کف گرفتند همه جا موفقت و پیشرفت با حزب فاشیست همجان بود .

فاشیست در نهضت و انقلاب خود بحدود و علایق معقول و معتدلی پای بند نکرده . بلکه دورترین حدود تند روی را در پیش گرفته و هرزمینه ای که در نزدیکی بین آنها و بین کمونیزم ها و سایر احزاب پیش آمد رد نموده و از تمام حرکات خود يك مقصود را در نظر گرفته و آن محور کردن کمونیزم و تاسیس يك حکومتی بوده که اکثریت

موجود است ساری گات خود را توضیح داده و حکایت کرده بود که چه سوء ظن هائی راجع باین قتل بر معلم خانگی آنها وارد شده است و چگونه او را برای جسابتی که کرده امت دستگیر خواهند نمود . فوراً این خیال در ذهن برادر غمخیزه دیوانه از درد پیدای شد . و با خود گفته بود که قضا و قدر مجازاتی را که ایتمه در اطرافش فکر کرده بود و بعد از خواندن کاغذ خواهر اینقدر او را مقوم و شکسته خاطر ساخته است بالاخره با اختیار او گذارده و فقط لازم بود که کاغذ را در جزو کس خود غضفی دارد و ابراز ننماید تا آن فریب دهنده بی غیرت . شتم و عیبوس و بلا شبهه محکوم بمرگ شود شرافت و نام شارلوت محفوظ خواهد ماند زیرا که روبر کرلو نخواهد توانست اظهار کند که مناسبت او و دختر مقتول از چه نوع و چه ترتیب بوده است . مادر و پدر هم که اینقدر بدخترشان مطمئن بوده و این قدر بنام يك شارلوت علاقه مند هستند قضیه را فهمیده و بر خطای دخترشان وقوف نخواهند یافت و غمی بر غمهای دیگرشان گذاشته نخواهد شد باین ملاحظات کنت آندره از گفتن خودداری کرده و خاموش شده بود :

بیک زحمت و صدمه روحانی باین سکوت موقوف شد . این مرد شجاع که دارای طبع و اراده و خصل حقیقی يك سرباز حقیقی بود از دغل و خیانت تفر داشت و از خفه کردن وجدان و هر نوع بیبرتی و ناجوانمردی شرمسار بود . احساس کرد که تکلیفش بگفتن و منع کردن از مته شدن يك نفر یکنانه است . و هر قدر بخود گفت که این کرلو اگر قاتل جسمانی خواهرش نیست تحقیقاً قاتل اخلاقی اوست و این قاتل نیز مثل آن قاتل در خود مجازات است . هیچ مؤثر یقنانه و وجدانش را راحت نمی نمود و این مقدمات سلسله آمیزی که از حس کینه روی تولید می یافت صدای وجدانش را خاموش نمیکرد - صدائی که ما را از شرکت در ظلم و بی انصافی مانع میشود - بر او محتر بود

آن در دست فاشیست ها باشد . هر وقت موسولینی از طرف حکومت تهدید می شد که بر ضد حزب فاشیست اعمال قوه نظامی خواهد نمود جواب میداد : « طولی نخواهد کشید که فاشیست به یند آیا اقدامات او در حدود قانون مشروطیت است یا از آن حدود تجاوز مینماید - و نیز حکومت باید بداند که قوای منظم فاشیست بقوای بی اساس حکومت ولو با تویهای شرر بار خود اعمال وطن پرستانه ما را استقبال کنند اهمیت نخواهد داد »

موسولینی دارای لهجه شدیدی بود خاصه هنگامیکه برای حزب خود خطابه خوانده و آنان را بر ضد کمونیزم ها تحریص مینمود . یکی از گات او جمله ذیل است : « لازم است کمونیزم ها بهم زدن امیت ایتالیا را ترک کنند و الا ششولوی های ما راه را بانها نشان خواهد داد »

راستی موسولینی درست گفته بود زیرا کمونیزم ها خاموش نشدند مگر بوسیله ششولوهای حزب مشاراله و حکومت ایتالی را با زگون نکرد مگر بتجاوز وی از حدود مشروطیت

تنظیمات فاشیستی وجهه نمبه آن: موسولینی حزب فاشیست را با اصول نظامی روغن تشکیل داده و بصوفی که مطابق بود با صفوف تاریخی روغن آن را منقسم نمود

تشکیلات نظامی جمعیت مزبور از ستوریا Centuria شروع می شود که عبارت بود از صد نفر و (کهرت) Cohert که عبارت بود از ششصد نفر و (لیون) Legion که عبارت بود از ششزار نفر و بر حسب تشکیلات فوق ایتالیا بچهار قسمت نظامی تقسیم شده و برای هر قسمتی يك سردار معین شده بود و ریاست عالی در دست موسولینی بود که بر حسب تشکیلات قشونی رومن کنسول نامیده می شد . غالباً

که محکومیت کرلو بجرم زهر دادن کال بی انصافی است يك واقعه غیر منتظره که برای آندره د ژوسا تحمل تا بپذیر بود کادلا او را منقلب ساخت و آن واقعه عبارت بود از سکوت جوان متهم . اگر کرلو حرف زده و حقیقت را شرح میداد یا بدنام کردن دختر در صدد حفظ سر و جان خود بر می آید کنت اینقدر ها در زحمت نمی بود ولی خبر - بنات يك مخالفت نامیدی که فهم آن برای دماغ ساده کنت بیسر نمیشد این جانی بی شرف ناکام کال مردانگی و شهادت را بروز داده و مانند اسلزدگان برخود حتم کرده بود که يك گله بر زبان نراند که دامن عصمت آن بدبختی لکه دار شود که باین زشتی در دام فریب اوقاده است . این شخص بست در پیشگاه عدالت کال شجاعت را اظهار کرد و بطرز مخصوص خودش ابراز بطلوانی می نمود در هر حال این کار او در دل کنت آندره حس دیگری هم غیر از تفر ایجاد میکرد . آندره گاهی بخود میگفت که این يك حیلہ ایست از طرف محکه که میخواهد از محکوم کردن سوان صرف نظر کند و نبودن اسناد و ندادن استنطاق طرف محکوم را وسیله قطع محاکمه قرار بدهد .

اما از طرف دیگر هم بوسیله کاغذ خواهرش مطلع شد بود که دفتر یاد داستی وجود دارد که در آن ساعت سیاحت تسمیل و نقشه فریب قید شده است . این یاد داشت خیلی برقم محکومیت مقصر کمک میکرد ولی رو بر گرو از ابراز آن مضایقه داشت . صاحب منصب نمیدانست چرا این اظهار مردانگی خصم او تا ایندرجه او را فریب بچگون ساخته است و چنان خشی در او تولید می نماید که میل دارد فوراً بر خاسته نزد قاضی رفته و حقیقت را ابراز کند تا مبدا خصم ساخته است و چنان خصم بمرگ شود و از مرگ یکنهانه او لکه بدامن شرافتش برسد وقتی که خواهرش آن مخلوق ضریف و لطیف را بنظر میاورد که چقدر طرف محبت مردانه او بوده و چگونه با اختیار این شخص نجیب - این معلم با ایدی افتاد است چنان لطمه ای قلب

فاشیست ها سر برهنه حرکت میکنند و پیراهن سیاه می پوشند و بهین سبب در جراید و معارف فاشیست ها را سیاه پوش میگویند - باعجله حزب فاشیست يك حزب قشونی شناخته شد که در ابتدا از سربازان جنگ عمومی ترکیب یافته و سپس عمده زیادی از زارعین و کارگران و طبقات متوسط ایتالیا ضمیمه وی گردیدند حزب مزبور هیچ غرضی نداشت جز اینکه بوسائل خارج از حدود مشروطیت با کمونیزم ها مبارزه نماید و در عین حال حکومت ایتالیا اجازه نمیداد که خارج از حدود قوانین موضوعه اقدامی بعمل آید -

پس از آنکه فاشیست ها حس کردند که رقیبای آنها بمقاصدشان پی برده اند دو مقصود را وجهه همت خود ساخته و در عین اعلان جنگ به کمونیزم - سرنگون ساختن حکومت و ایجاد حکومت جدید فاشیست را نیز اعلام داشتند .

اما سبب تسمیه حزب مزبور بفاشیست که فرود آمدن مقاطع آن بگوش شلوته در اولین بار سنگین می آید این است که موسولینی در موقع تشکیل حزب مزبور نام اورا Fasci di combattimento گذارده یعنی (کمر بند جنگ) و این نام از فاسی Fasci اخذ شده که در روم مصطلح بوده بمعنای دسته چوبی که با کمر بند حکمی بهم بسته شده باشد در رم در طرف بالای آن دسته تیغه تبری نمودار بوده و آن بند بسته تیردار را در پیشایش حکام رومن حرکت میداده اند و آن کتاپه بوده است از تسلطی مقرون بعد و قدرت و اتحاد . موسولینی لفظ Fasci (فاسی) را گرفته و آن را بحزب خود بخشید که به تنظیمات رومنی و با اتحاد اساسی و مبدائی که در روی آن مساعی خود را بعمل می آورد اشاره کرده باشد و سپس برای اختصار کلمه Combattimanta را که بمعنی

دخولش وارد میشد که کوئی در جنگ است و هم اکنون شاهد و ناظر تسخیر شهر متز Metz و تسلیم اسلحه بدشمن می باشد . آنوقت خیالی بخاطرش رسیده و او را تسلی می بخشید با خود میگفت که معجب دزدان و جنایت کاران و قلب زنان برای پدیرائی این مرد حاضر است و پس از معجب دار یا جس ابدی نصیب او خواهد شد پس آن صدائی را که باو میگفت تو مکلفی که آنچه میدانی بگوئی خفه میکرد . آه خدایا ! در مدت سه ماه چه گذشت بر این جوانی که شب و روز در میان دو فکر متضاد دست و پا میزد چه در میدان مشق نظامی و چه در وقت اسب تاختن در جاده بزرگ ناحیه لسن Lostraine و چه در اطاق خودش وقتی که در روشنائی چراغ بکار اشتغال داشت همیشه در همه جا این مسئله پیش چشمش مرتسم بود « چه خواهد کرد ؟ » هفته ها گذشت و جوابی باین سؤال نداد حال وقت عمل رسیده بود دو روز بعد پس از چهار جلسه محاکمه رو بر کرلو محکوم بمرگ خواهد کشت . بعد از این محکومیت هم وقت زیاد است اما هر قدر وقت زیاد باشد جدال اندرونی مجالی برایش نخواهد گذاشت . این مرد عمل که تردید و تسامح را هیچ تحمل نمیکرد بعد از سه ماه فکر هنوز در بی تصمیمی محض بود . و چون درست در عمق احساسات و افکار خود فرو میرفت میدید که سکوت کنونی او نیز موقتی است و هیچ تصمیم جدی برای ادامه آن نکرده است هنوز عزم ندارد که تا آخر کار خاموش باشد . میل داود که ساکت باشد ولی قول و دست عهد بخود نداده است که هیچ نکوید . این بود علت آنکه توانست با پدر خود بعمارت عدلیه برود و در جلسه اول حاضر شود نتیجه این جلسه در چند دقیقه دیگر معلوم میشد زیرا که ساعت دوازده را میزد و پدرش در شرف مراجعت بود .

ناگاه سربازبیر که صدای حرکت کالسکه و توقفش را درمداخل عمارت شنیده بود نظری بخارج افکند و خبر داد که :

جنگجویی است حذف کرده و کلمه فاسی Fasci باقی مانده و حزب مزبور در نسبت به آن کلمه Fascisti فاشیست نامیده شده و قملاً بلهجه ایتالیایی که (ت) (ش) تلفظ میشود آن را فاشیست باشین تلفظ مینمایند (۱)

(۱) در عهد قدیم در سیسل اتحادی از عملجات و زارعین بر ضد مالکین بزرگ و مالیات بگیرها تشکیل گردید بنام (فاسی) تشکیلات مزبور که مرکز آن شهر (بازم) بود عبارت بوده است از يك کمیته مرکزی که از کمیته مزبور اوامر و قطعاتها بیست های شوروی ایالات صادر می شده است - و هیئت های مزبوره دستورالعملهای حزبی را بدستجات شهر ها صادر کرده و دستجات شهری بنوبت خود مراقب قسمتهای بلوکات بوده اند - هریک ازین قسمتها دارای يك رئیس ، يك صندوق ، يك کمیته دفاعی و جنگی و يك کمیته حرارت و مراقبت بوده اند ، خلاصه مقاصد این تشکیلات عبارت بوده است از رؤیت و مراقبت و تقشیر در اجاره نامه های خانه و غیره و اجرای يك مقررات جدی که زارعین را در مقابل مالکین حمایت کرده و منافع آنها را تأمین نماید - و ایجاد يك صندوق یا بانک فلاحتی که از خزانه دولتی بان کمک بشود - اینها بوده است دقایق عمده بروگرام (فاسی) های سیسل قدیم - اخلاق فاسی ها نیز يك تنوع معما مانندی را نشان میداده که در عین حال هم يك سوسیته تعاونی و صلح طلبی بوده و هم يك سوسیته و حزب انقلابی که دانشا مهای طبیان و سرکنشی باشد

قسمت فوق را دائر المعارف فرانسه نقل میکند - و ما تصور میکنیم که شاید مبدا تسمیه فاشیست های امروزی مربوط به (فاسی) سیسل باشد .

نوبهار

- « کایتن این است . مسیو لومارکی تشریف آوردند . » هنوز پدرش وارد نشده آندره مضطربانه گفت :
- « خوب . پدر بفرماید ؟ »
شخص تازه وارد گفت « هیئت حاکمه طرفدار ماست . »
مسیو دژوسا دیگر آن مریض خیالی نبود که روبر کرلو در باد داشت خود استعزاء کرده بود چشمهای درخشان داشت و از صدا و حرکاتش علامت جوانی ظاهر بود . حس انتقام عوض اینکه او را از پای در آورد نگاهش میداشت . مرض خیالی خود را فراموش کرده و صدایش تند و فرمان ده و روشن بود : « امروز صبح قرعه کشیدند . . . دوازده عضو محکمه . . . من اسامی آنها را ضبط کرده ام » پس میان کاغذ هایش تقصص کرد و مداومت درسختن داده گفت « دوازده عضو محکمه سه نفر زارع دو صاحب منصب متقاعد يك نفر طبیب دو نفر دکاندار دو مالک يك صاحب کارخانه و يك معلم - تمام اینها اشخاص نجیب و خوبی هستند که سر مشق می باشند مدعی العموم مطمئن است که محکومیت بمیان خواهد آمد . . . آه خان ! . . . بعد از سه ماه چه لحظه خوبی برای من پیش آمد وقتی که او را دیدم در میان دو ژاندارم پیش می آید و یقین کردم که گرفتار است ! . . . کسی از این جنگ ها خلاصی نمی یابد ! . . . اما چه جبارتی ! در اطاق نکاهی افکند . . . من در ردیف اول سندی ها بودم . . . مرا دید . . . باور میکنی که چشمش را بر نکردند . . . سخت در دیدگان من تکرست چنانکه کوئی مبارزه ای دارد . . . اما ما سر او را لازم داریم و بدست خواهیم آورد . »
پیر مرد با آهنگی وحشیانه این سخنانرا ادا کرد و ملتفت نشد که چه حالت غمناکی از شنیدن این کلمات دو سببای گنت ظاهر شد . کنت از تصور حال خصم که باین ترتیب مقهور نوای عمی شده

کودتا و تصرف حکومت

تمام دنیا در اوان بعد از جنگ شاهد اضطرابات سیاسی ایتالی بودند - هوجبی گری و حملات یابی افراطیون پناه و کلا و نزاعهای شدید در پارلمان و انتشارات فکری و آتارشی عمومی را شنیده اند در عین این حالت حزب فاشیست هم يك عامل اشکال گردید و سیاسیون قادر نبودند يك کابینه تشکیل بدهند زیرا فاشیست با هر کابیه ای که از حزب خودش نبود ، مخالفت می نمود - کابینه (وکتا) در اثر کنفرانس (ژن) ساقط شد در سورتنیک (اورلندو) نتوانست کابینه دیگر بسازد ، همچنین بار دیگر (وکتا) موفق ایجاد حکومت نگردید - (سالاندر) و (زبولینی) هم نتوانستند تشکیل دولت بدهند - و بالاخره مسیو (لینی) موفق شد کابینه خود را که از تار عنکبوت سل تر بود تشکیل بدهد - سستی این کابینه هم ازین راه بود که در آن عضو فاشیست داخل نکرد در حالتیکه می دانست هر کابینه ای که فاشیست در آن نباشد بدست حزب مزبور سرنگون خواهد شد سپتامبر ۱۹۲۲ تمام نشده بود که عدد افراد حزب فاشیست به نیم میلیون رسیده بود که معظم آن ها در اواسط ایتالی و حدود شمالی مملکت مزبور متفرق بودند .

درین موقع ماده اول از بیان نامه فاشیست بایستی بموقع عمل گذارده شود و برای اجرای این ماده بایستی بر شهر های ایتالی که رم هم در آلمیان بود مستولی شوند و سپس بر حسب ماده دوم که ایجاد حکومت جدید باشد بایستی رفتار نمایند - و چون برای اجرای این دو ماده مالی در مقابل نهضت مزبور دیده نمی شد - شروع بکار کرده و مقدمه در شهر (ناپل) که قرارگاه موسولینی بود ، کنفرانسی تشکیل شد که سیاست داخلی و خارجی حزب فاشیست در آن تعیین گردید - و

خورشید روز ۲۷ اکتوبر طالع شده بود ، که قوای فاشیست حرکت کرده و بدون اینکه اندک مقاومتی در برابر آنها ظاهر شود شهر های بزرگ ایتالیای مرکزی و شمالی را متصرف شدند - و فقط در شهر (رم) افراطیون مختصر مقاومتی ابراز داشته و یکنفر در آن میان کشته شده و شهر بصرف فاشیست ها در آمد و کابینه فاشیست بریاست موسولنی تشکیل گردیده .

مباحث علمی

بلای ژاپون

تیفون - Typhon

تیفون ، یا ، سیکان همان توفان و گرد بادی است که در چند هفته قبل ، توکیو و چند شهر دیگر ژاپون را با خاک برابری کرده ، و ضربت شدیدی بتمدن شرق اقصی وارد ساخته است . که هرگاه وسایل مدنیت جدید و اعاتان عالم بشریت نباشد ، مدنیت ژاپون مثل مدنیت بابل و پسی و هرکولانم و کارتاژ و نیشابور وری و سایر بلدان معتبر دنیای قدیم دستخوش اندراس و فراموشی میگردد !

در جزایر مدی ، تیفون ژاپون راه زلزله تغییر کرده اند ، ولی این فقط اشتباه است - بلکه بلای وارده بر ژاپون همان بلای قوم عاد و نمود است که سلطنت بزرگ عمالقها را از صفحه روزگار محو نموده است ! تیفون - گردباد مخوف و پر قوتی است ، که غالباً از سطح اقیانوس هند و دریا های (اتلانتیک) یا (باسفیک) یا جزایر ایتلی برخاسته جزایر و سواحل و حتی صحاری را با بمباران عظمت و سطوت خود ساخته ، در

سر راه خود کشتی ها و باخره های عظیم الجثه را سرنگون نموده ، میل ها و مناره ها را بر زمین زده ، میله های آهن و بولاد را خمسانیده و پست کرده ، بالاخره شهر ها و بناهای و تصور رفیقه نیز از ضرب دست این بلای دریائی خلاص نشده اند - همین توفان مخوف بوده است که از دریای باسفیک بر خاسته ژاپون را محو نموده است ! شدت و خشیست تیفون بدرجه ایست که پس از اصابت يك بندر یا جزیره ، طوری آن را متزلزل و سرنگون مینماید ، که با زلازل میبیه و حریق های خطرناک فرقی نداشته بلکه شدید تر است

میتولوژی تیفون :

تیفون Typhon لغتی است یونانی . ماخوذ از توبون Taubhon مصری - و این توبون نامی است که در اساطیر مصری به (ست) تیفون (Set-siton) میداده اند - ست سیئون ، در لغت مصری نام رب النوع زمین و بالاصح صحاری بوده ، و همیشه اسم ست سیئون ، مترادف با اسم (هروس) ذکر می شده است .

ست سیئون از وکتیکه تاریخش با تاریخ (اوزیریس) (Osiris) رب النوع شمس مخلوط گردید ، جنبه شقاوت بخود گرفته و مورد تصورات اعمال سوء واقع شده و به توبون ملقب گردیده است . ست سیئون برادر (اوزیریس) از آن زمان یعد رب النوع بدی ، تاریکی ، بی حاصلی و لم بزریعی است ، یا بعضی که نسبت به (اوزیریس) برادر خود داشت از غیبت او استفاده نموده و بر ضد او شورش برپا ساخت ، پس از آنکه اوزیریس از سفر بر گشت ، بدست (ست سیئون) مقتول شد ، هروس ، فرزند (اوزیریس) بکینه پدر برخاست و عاقبت ست سیئون یا توبون ، که همان

تیفون باشد ، بدست هروس مقتول گردید ، از آپس (تیفون) که از فرط شقاوت منفور واقع شده بود ، گاهی بشکل غول صد سر و سرخ مو و مهیب و گاهی با یکر نهنگ (کروکودیل) یا اسب دریائی نشان داده میشود - قربانی های تیفون در اوایل اشخاص سرخ مو بوده اند ، و در اواخر کاو های سرخ مو را بجای انسانها درمذبح تیفون قربانی می کرده اند - خر ، نهنگ ، اسب آبی ، عقرب و گربه بواسطه تیفون در مصر تقدیس شده و مورد احترام بوده اند - لقب توبون ، در نتیجه این قسمت تاریخی ، بست سیئون داده شده و این لغت یونانی تیفون تلفظ گردید - یعنی گرد باد مخوف - و شاید منبع و ریشه طوفان - توفان عربی و فارسی نیز با توبون مصری یکی باشد .

تاریخ و حالات تیفون :

تیفون ها محلی و فصل هستند ، همیشه در خطوط معین جریان می یابند ،

شکل تیفون مدور و بعین ترکیب گردباد ها نیست که در صحاری آسیا دیده میشود - در هر ساعتی مرکز دایره آن ۶۰ کیلومتر مسافت را طی مینماید و در حقیقت يك طاحونه و دستاس هوائی قوی و هولناک است که بسرعت بادوزنده سیر میکند - می چرخد ، می غرد ، غریبه میکند ، چرخیدن آن در منطقه شمالی مخالف چرخیدن عقربه ساعت و در منطقه جنوبی مطابق چرخیدن عقربه است - هر قدر بمرکز دایره وی نزدیک شویم میزان الیوا تنزل مینماید

سرعت متوسط تیفون های جزایر (ایتلی) در ساعتی ۳۵ کیلومتر متجاوز از چهار فرسنگ و در بحر هند سرعت متوسط آن ۱۵ کیلومتر

این هیچ ... مامورین منخصص مراجعت کردند نتیجه تجزیه خود را باوروت دادند . اول دکتر شروع سخن کرد و وقتی که احساسات خود را از دیدن جسد آن جوان مرگ بیان نمود صدایش می لرزید ... پس معلم موسوم به ارمان Armant سخن آمد . البته تو تحمل نمی کردی که این چیز ها را بشنوی و نتیجه امتحان جسد آن فرشته عزیز ما را که در مقابل پانصد نفر حضار مجلسی شرح داده شد استماع نمائی ... مامور شیمی دان بخلام شروع کرد آیا بعد از اینهمه راپورت باز هم شکی برای هیئت حاکم باقی بود ؟ ... شیشه که آن غریب جنایتکار برای سم دادن بکار برده بود روی میز دیدیم ... اما چطور جرئت کرده امیدام ... وکیل او که وکیل رسمی بود و هیچ دوستی و سابقه با موکل خود نداشت (آه چطور این را بشو اظهار کنم ؟) این وکیل سؤال کرد که آیا دختر بکر مرده است یا نه . آیا در این موضوع امتحاناتی کرده اند یا خیر ؟ ... همه هم نفرت آمیزی در تالار پیچید و از طرف عموم حضار آثار تفر ظاهر شد ... آه ! دختر من . دختر بلکن دختر نجیب من دختر مقدس من ! ... میخواستم این مرد را سبلی بزنم ... از این حرف حتی قائل هم که هیچ چیز متاثرش نمی کند متاثر شد ... خودم او را دیدم که سر را در دو دست گرفته و گریه کرد ... آیا قانون نبایستی از این قبیل بی ادبی ها ممانعت میکرد تا هتک ناموس بکنفر مقتول را در جلسه علنی نکنند ؟ ... این وکیل چه بظنش میرسد ؟ آیا کسان میکرد که دختر من معشوقی داشته است ؟ ... او معشوق و رفیق داشته است ! ... بقدری پیر مرد متفر و خشمگین بود که نگاه اشک از دیدگانش سرازیر شد . پس از دیدن گریه و درد پدر احساس کرد که دلش پدید آمده و اشک در چشمانش جمع شده است و بدون اینکه کلمه بر زبان آوردند بگریه در رو آغوش کشیدند .

وقتی که پدر توانست سخنی بگوید گفت: دهشتناکترین قسمت این

و در جنگ ژاندارم اسیر کشته و در دندانه های این ماشین عظیم مقاومت با بجزی که عدالت نام دارد گرفتار شده است از خجالت برخود لرزید - خجالتی شبیه به شرم کسی که بندگان مطیع را به استقبال مرگ بفرستد یا بقتل کسی او دارد .

در حقیقت این ژاندارم ها و این اعضای محکمه را مثل عملو مزدور بکاری وای میدارند که خودش بسیار مایل بود بدست خود انجام بدهد و مسئولیتش حقا بگردن خود او باشد ! ...

آری محققا سکوت در این موقع نشانه کمال بیشرتی است این تگاهی که جوان محکوم بروی مارکی دژوسا افتکنده بود چه معنی می داد ؟ آیا کرلو میدانست که شارلوت کاغذ اعترافنامه خود را يك شب قبل از خود کشی برای او فرستاده است ؟ اگر از این امر واقف داشت چه فکر میکرد ؟ تنها فکر اینکه آن جوان حقیقت را دانسته و او پدرش را بواسطه سکوتی که پیش گرفته اند تحقیر می نماید - نبی آتش بار در خون کشت ایجاد کرد .

وقتی که پدرش پس از صرف غذای مختصر و سریعی از منزل خارج شد تا بجله دوم محاکمه برسد کنت با خود گفت :

« نه من نمیتوانم خاموش باشم یا خواهم کفت یا خواهم نوشت ... »

در کنار میز قرار گرفت و این کلمات را بسرعت تمام روی ورقه کاغذی نوشت : « آقای رئیس ... غروب شده بود و این جوان بد بخت هنوز در کنار میز نشسته بیاشانی را در دست گرفته و هنوز سطر اول از مکتوب را تحریر نکرده بود . منتظر خیر جلسه دوم شد و چون پدرش وارد شد و قضیه را نقل کرد ارزه بر اندامش افتاده - « آه آندره عزیزم چقدر حق داشتی که نبامدی ! ... چه رسوائی ! ... راستی چه رسوائی بزرگی ! ... از کرلو سؤال کردند ... طریقه خود را بی روی کرد و از سخن گفتن خود داری نمود ... »

قسم مذاکرات عمومی و علی اینجا است . مخصوصاً راجع بمسائل خصوصی و ناموسی و بالاصح نسبت به موجودی که برای اظهار ضعف ترین و مشروعتین احساسات خود آنطور شرمگین میشد . تو گفته ام در تمام مدت زمستان از دوری و غیبت ما کسیم Maxime چگونه بد بخت و غمناک بود . او را دوست داشت و نمیخواست ابراز کند ... همین عشق بما کسیم است که سبب خشم و حسد کرلو شده بود ... وقتی وارد منزل ما شده و دختر را بان سادگی و بان ظرافت دیدگان کرد که میتواند او را بفریسد و زن خود کند . در جایی که من با اینهمه تجربه نه از احوال مردم دارم چیزی فهمیدم نمیدانم شارلوت چطور ممکن بود چیزی حدس بزند ... ؟ « این رشته صحبت را در تمام مدت صرف شام و شب نشینی ادامه داد کفت و کفت . در بعضی بحران های احساسی فقط يك تسلی هست و آن تذکر ایام گذشته است . بصدای بلند . مارکی نیز از این تسلی لذت می برد و آرام می شد . این پرستشی که پدر نسبت بدختر پیچاده اش اظهار می نمود برای پسر بزرگترین مصائب بود چنانکه هر قدر بیشتر گوش میداد بهتر حاضر می شد ... برای چکار حاضر میشد ... ؟ آیا میخواستم با اظهار حقیقت ضریق هولناک بر پیر مرد وارد آورد ؟

چون باطابق خود رفت و ستوت عمیق این شهر کم جمعیت دور دست او را فرا گرفت کنت کاغذ خواهرش را بیرون آورد و اگر چه تقریباً تمام جملاتش را از بر میدانست باز شروع بخواندن کرد . آه از این مکتوبی که دستی آنرا نوشته است که امروزه بطور هیبتکی بیحرکت افتاده است چه آه تا امیدانه و چه نسیم مرگ آمیز و غم انگیز و دغراشی متضاد بود !

غریبی که دختر خورده بود چنان مجنونه بوده وجدالی که کرده چنان صمیمانه و آتپاهی که یافته بود چنان تلخ و زهر آلود که گشت از مطالبه آنها احساس کرد که دوباره اشک از دیدگانش سرازیر شده و بر رخسارش جریان یافت . این دومین دفعه بود که در این روز کنت گریه میکرد . آنکسی که پس از مرگ شارلوت دیدگان خود را خشک

تکاهد داشته بود چنانکه کفتی از کینه سوخته اند . با خود کفت : « کرلو سزاوار تمام اینهاست ... » چند دقیقه بصر کت ایستاده و نگاه مستقیماً بطرف بطاری که آتش در شرف خاموشی در آن بود رفت اوراق کاغذ را روی نیم سوز قرار داد ، آبرینی روشن کرد و در زیر کاغذ نهاد دید که خطوط شعله در اطراف وزن منبسط شده و خط ظریف و ریز را در بر گرفت و بالاخره تنهارهائی را که برای عشق ناگامانه و خود کشی بی هنگام دختر وجود داشت بقطعاتی سیاه و دود الود میدل نمود . برادر برای اتمام کار انبری برداشته و بقایای مکتوب سوخته را در خاکستر داخل و مخلوط نمود . چون بیستش داخل شد بلند باخود کفت : « تمام شد » بس بخواب رفت همانطور که در شب اولین جنکی که کرده بود خواب خستکی آمیز سنگینی که مردان عدل را پس از استعمال مقدار زیادی از قوه اراده فرامیگردد . کنت بخواب رفت و با وجود عادتی که بسحر خیزی داشت پیدار نشد مگر فردا در ساعت نه صبح .

وقتی که کابتن ملازم خود را خواست ملازم کفت : - « مسیو لومارکی قدغن کردند که جنابعالی را بیدار نکنیم . » بس بچیره ها را کشود بکس روز گذشته امروز آفتابی مسرت انگیز در سطح کبود آسمان آخر زمستان میدرخشید ملازم کفت :

« یکساعت است که مارکی تشریف برده اند ... کابتن میداند که امروز مجبور شده اند محکوم را از راه زیر زمینی بدلیه براندزیرا که اهالی بر ضد او بهیجان آمده اند . آندره برسد :

« کدام راه زیر زمینی ؟ »
 « آن راهی که از محبس بمارت عدلیه می رود ... گویا این راه مخصوص جنایتکاران بزرگ است اشخاصی که ممکن است زخم بخورند و کشته شوند بعداً آقای کابتن میل دارم اگر او را در عبور به بینم با این رولور بزنم سکان هار را بجا که دعوت نمیکند آنها را نمی کشند ... عجب من کاغذ هائی را که امروز رسیده اند فراموش کرده ام از سالون یاورم . »

متجاوز از دو فرسنگ است و چنانکه گفتیم سرعت سیر آن ساعتی تا ۶۰ کیلو متر قریب ۹ فرسنگ هم رسیده است !
تیفون هرچه بیشتر حرکت میکند ، از قوتش کاسته میشود ، بطوریکه غالباً وقتی که منوالی معتدله میرسد بتوفانهای و گرد باد های بومی منتهی میشود .

تیفونها همیشه بر سطح دریا بطور مایل حرکت کرده و کشتیا بوسایلی از وقوع در سر راه آن حتی الامکان کناره میکنند - تشکیلات تلگرافی مخصوص هستند که اتفاقات هوایی را پیش بینی کرده و تا حدی موفق شده اند و وقوع بعضی از توفانها را قبل از وقت کشف کنند ، و بوسیله تلگرافات مزبور تا درجه ای از تصادف با تیفون محفوظ مینماید .

با وجود تدقیقات و تحقیقات زیادی که علما در علت تکون و حالات تیفون نموده اند ، هنوز قانون مسلکی از آن بدست نیامده است .

تیفونهای معروف دنیا :

- در ۱۰ او کتبر ۱۷۸۰ از جزایر ایتلی بوسط اقیانوس کبر .
- در ۲۹ نوامبر ۱۸۷۸ از سواحل (مالاکا) به دکن .
- در ۷ سپتامبر ۱۸۱۲ از جزایر فلپین بملکت سیام .
- در ۲۹ اوت ۱۸۴۸ از جزیره (تریشو) بچین جنوبی .
- در مارس ۱۸۰۹ از ساحل جزیره (ماد کاسکار) بدریای منجمد جنوبی .

- در ۳۰ اوت ۱۸۴۸ از جزایر ایتلی بجزیره ایرلاند شمال انگلستان
- در ۶ اوت ۱۸۸۰ از جزایر ایتلی به مکزیک و جنوب اتا زونی .
- در ۱۰ اوت ۱۸۳۱ از جزایر ایتلی شبه جزیره فلزوید و مغرب اتا زونی .

و در اکتبر ۱۸۴۳ يك تیفون شدید جزیره (هاوان) را در ایتلی خراب کرده و ۶۸ کشتی را غرق نموده - و نیز اخیراً در ۱۸ محرم ۱۳۴۲ مطابق با (شب اول سپتامبر) ۱۹۲۳ يك تیفون شدید از باسیفیک برخاسته شهر توکیو با سخت زاپون و دو ایالت دیگر از جزایر ژاپون را خراب نموده و متعاقب آن زلزله های یایی اینجا را احاطه کرده است .

یک قطعه شعر

آن مملکت که جهل براو گشت حکمران / کر شد اسیر بند اجانب غریب نیست
چو بان بخواب بسته سک و کلهی بنام / گرزک ارتنام را درد از هم عجیب نیست
گر خشم خیر مجیره باشد عجب مدار / زباز علم و دانش مارا نصیب نیست
تا چند دل فقر و مذلت نموده خوش / ای قوم همتی که بحال شکیب نیست
در وطن ز حرص وزیران فرو تراست / دردا که در دمه لک مارا طیب نیست
گر تبست فقر و خوب و ادبانه شعر من / عیش مکن که زینت مسکین ادیب نیست

مشهد - زینت ملک

شود و بگوید : « کنت دژوسا بی غیرتی کرده است » از قوه تحمل این مرد نشسته شرافت و پای بسته انتخارات خارج بود . اضطراب شب پیشین که کان میکرد تمام شده است از نو شدت یافت و شدتش وقتی بعد کمال رسید که پدر مراجعت نموده و باو گفت :
- « شهادت شهید گوش دادند . . . من شهادت خود را تقدیم کردم . . . اما چیزی که خیلی دشوار بود ملاقاتی بود که قبل از تشکیل جلسه با مادر گرو در اطاق کوچک انتظار نمودم . . . واقفا بخت باری کرد که این زن بسزل ما نیامد . . . در هتل د کرس منزل دارد . از من خواست که اینجا رفته مذاکراتی بکنیم . آه چه ملاقاتی ! این زن سیمائی دارد که هیچوقت فراموش نمیشود چهره های غمناک و دیدگانی سیاه که آتش تیره ای در اشک آن ها مضمض است . . . با جسارت بطرف من آمد و مرا مخاطب قرار داد . . . مراسوکنند داد که بگویم پرسش یگانه است زیرا که بر بی تفسیری او واقفم و حق ندارم بر ضد او چیزی بگویم . آه چه ملاقات خطرناکی ! قسمی خطرناک که زاندم مجبور شد دخالت کند . . . آه بدبخت بیچاره ! . . . من نمی توانم او را ملامت کنم و کینه اش را در دل بگیرم . . . پرسش است . . . خیلی غریب است که خان شرفی مثل گرو هنوز در دنیا کسی دارد که باین شدت او را به پرستد و هاتقدر که ما شارلوت را دوست داشتیم و همیقدر که من ترا دوست دارم او را دوست داشته باشد . . . باری اهمیت ندارد . . . پیر مرد بی شفقت در سخن مداومت داد و گفت :
« بکساعت بیشتر نمانده است . . . مدعی العموم صحبت خواهد کرد . . . مدافعین دفاع خواهند نمود . . . در میان ساعت پنج و شش شود راپورت خود را بمحکمه تقدیم میکنند . . . حقدتر خیالم راحت خواهد شد که در موقع قرائت حکم محکومیت قاتل را بار دیگر بدست . . . آری عدالت است . . . این شخص آدم گفته است و پدید نشه شود . . .
در فاصله ساعت پنج و شش . . . وقتی که کنت آندره تنها

يك دقیقه بعد مراجعت کرد و سه پاکت در دست داشت آندره نظری بدو مکتوب اول انداخت و از عنوان فهمید که فرستنده کیست پاکت سوم ببطوری غیر معروف و غریب نگارش یافته بود این مکتوب از پاریس به شهر لونیون ارسال گشته و بعد به روم فرستاده شده بود کنت آن را نشود و سه سطری را که سبکت قبل از سوار شدن برآه آهن نوشته بود مطالعه کرد ، دستهای این صاحب منصب شجاعی که معنی گله ترس را نمیدانست شروع بلرزیدن نمودند . و مثل ورفی که در دست لوزان خود نگاه داشته بود سفید شد . چنان رنگ از رویش پرید که پورا Pourat با وحشتی تمام از او پرسید :
- « آیا کایتین من کالتی دارند ؟ . . .
کنت به تندی گفت :
- « مرا بجال خودم بگذار تنها لیبس خواهم پوشید . »
احتیاج داشت که قدری از لطمه که باو وارد آمده بود استراحت کند . کسی هم در عالم وجود دارد که سبب حقیقی مرگ شارلوت را میدانند و نامش روبر گرو نیست . - زیرا که حیوان محکوم را دیده بود و میدانست که این خط او نیست . این حرکت و صدمتی بود که چون بطور ناگهانی بر شخصی وارد شود جنبه فوق العادیه بخود میگردد هر قدر هم که شخص شجاع و پر دل باشد . برادر شارلوت اسکر خواهر را ناکه در برابر خود زنده میدید اینقدر حیرت زده نمی گشت که از دیدن این خط . کسی هم هست که خود کشتی خواهرش را میدانند و از مکتوبی که قبل از مرگ به برادرش نوشته و شاید از باقی مطالب نیز اطلاع دارد . . . این شخص مجبور که شاهد غیبی حقیقت است در باره او چه فکر می کند ؟ علامت استقامتی که در آخر ورقه معما آمیز بود جواب این سؤال را میدهد . ناکه کنت بخاطرش آمد که شب گذشته چه جسارتی کرده و چه کاری انجام داده است از تذکر اینکه کاغذ را بازش افکنده است صورتش از شرم و خجالت ارغوانی شد . . . عربی که سب گذشته زده و با او خنوا دیده بود امروز نمیتوانست نگاهش دارد . خیال اینکه کسی پیدا

قیه باورقی

مانند شروع کرد در طول و عرض اطاق گردش کردن و در حالتیکه پورا Pourat بافاق ملازم مسبو دژوسا ظروف روی میز را جمع میکردند . کنت همان حرکات شب گذشته را تکرار نمود .

این دو ملازم حکایت کرده اند که هیچوقت ارباب آنها باین اندازه مضطرب نبوده است که در وقتی که آنها مشغول جمع کردن اسباب میز بودند مشوش و مضطرب بود . تمجب ملازمان وقتی زیاد شد که کنت فرمان داد لیبس نظامی او را حاضر کنند بکریع ساعت بعد حاضر شد و از مهمانخانه بیرون رفت در صورتیکه این سه روزی که در مهمانخانه منزل داشت هیچ عارض نشده بود . يك نکته که بنظر پورا Pourat رسید او را برخود لوزاند ملازم دید که کایتین اولور را که دو روز بود روی میز قرار داشت با خود برد . ملازم بخاطر آورد که چه گفته بود و چگونه برای کشتی گرو اظهاسار میل نموده بود . پس ترس خود را برقیفش بیان کرد و گفت - « اگر گرو محکوم نشود کایتین حاضر است که در هانجا مغزش را بریشان کند . . . » پیشخدمت گفت :
- « بنظر تکلیف ما بود که از عقب کنت میرقیم . . . »

در حالتیکه دو ملازم مشورت میکردند کنت راهی را که بمسارت عدلیه میرفت پیش گرفته و میرفت . چون در ایام طفولیت چند دفعه بیروم آمده بود این راه را خوب بلد بود . هر قدر برادر شارلوت بمسارت عدلیه نزدیک می شد این شهر قدیم دارای مهمانخانه های بزرگ و بخیره های بلند و دیوار های سیاه در نظرش ساکت تر و غیر مسکون تر می آمد . بعد بکمرته رسید بجمعیتی انبوه که در کوچه سن لویی و مدخل عسارت عدلیه ازدحام کرده بودند . هر کسی که یکساعت هم وقت توانسته بود تحصیل کند برای دیدن محاکمه و نتیجه محکومیت گرو حاضر شده بود . آندره با زحمت زیاد جمعیتی را که مرکب بود از دهقانان و صاحبان دکان های کوچک که باحرارت تمام صحبت میکردند شکافته و بسویلهای رسید که بدعلیز عسارت میروند . دو نفر سر باز ایستاده بودند که جمعیت را از دخول مانع شوند . کنت قدری تردید کرد بعد در عوض دخول بمسارت بطرف آخر کوچه رهسپار شد و بگروب مشجری رسید که در فاصله میان عسارت غمناک واقع و بر دشت وسیع لیبسائی مشرف است . عادة سکوتی آنجا را فرا گرفته و صدای آب چشمه هائی که در آنجا جاری است حالتی لغت بخش بان سکوت میدهد امروز نیز بلوجود همه تماشاجیان که از دور بگوش میرسید صدای آب چشمه محسوس میشد . آندره روی نیم تخی در کنار چشمه قرار گرفت . بعد ها توانسته بود بگوید که چه قوه ای او را بکساعت در آن مکان متوقف کرد و چه چیز او را مجبور کرد که از جای بر جسته بدر عسارت آمده سطری بر روی گارت خود نوشته و بمراول داد که بوسیله پیشخدمت برتیس برساند . بخوبی میدید که تمام حرکات تحت تاثیر احسانات و بدون تفکر صورت میگردد چنانکه شخصی در خواب رفتار نماید ولی در هر حال عزمش راسخ شد . بود و میدانست که دیگر سستی بر او غالب نخواهد شد و میدانست که هر چند بعد از عبور از این جمعیتی که سر را خم کرده و گردن را راست نگاه داشته و شانه ها را طاق مانند بالا آورده اند خود را در مقابل پدر خواهد دید ولی معذک در عزمش تزلزل پیدا نشد

در این حالت شبیه باحضاری که بروی عارض شده بود ناکه تنها تسلی که ممکن بود برایش پیدا شود ظاهر کشت و پیشخدمت او را احضار نمود ، پیشخدمت عوض اینکه او را بمجلس جلسه عمومی برد از دهلیزی يك اطاق کوچکی که اطاق مخصوص رئیس بود . عبور داد که چندین دوسیه روی میزی دیده میشد باردسوتی وکلاهی بسبخ اوپخته بود . چون بان اطاق رسیدند ملازم گفت :
- « بمحض اینکه نطق مدعی العموم خاتمه پذیرد آقای رئیس وارد شده فرمایشات شما را گوش خواهند داد . . . » این بود تسلی غیر منتظری که پیدا کرد زیرا که دیگر مجبور نبود در ملاء عام و در حضور پدر

شهادت بدهد و راز رافاش نماید . این امید خیلی دوام نکرد صاحب منصب هنوز ده دقیقه انتظار نگشیده بود که رئیس وارد شد این سیر مردی بود باچهره سفرانی و کیسوانی ، خاک کتری که بواسطه اختلاط با سرخی قبایش رنگ سبزی را ظاهر میساخت . بمحض اینکه کنت اولین گالت خود را ادا کرد و اظهار نمود که برهان یکنامی روبر گرو را آورده است رئیس با صورتی متعجب و متعجب گفت :

- « در اینصورت من نمیتوانم فرمایشات جنابعالی را بحرامته بشنوم . . . جلسه دو باره شروع خواهد شد و شما نیز بشهادت طلبیده میشود بشرطی که مدعی و مدعی علیه مخالفت ننمایند . »
پس هیچیک از مصائب اخلاقی و صدمات روحی که در راه کنت است دور نخواهد شد . او نیز بر خورده است باین ماشین بی عاطفه موسوم بدالتخانه که متوجه احسانات مردم نیست و نمیتواند هم متوجه و متأثر باشد . مجبور شد که در اطاق شهود بماند و تمام مذاکراتی را که در چند ساعت قبل از آن گذشته بود بخاطر یاورده یعنی مذاکراتی که میان پدرش و مادر گرو جریان یافته است . بعد داخل تالار عمومی شد . دیوار ساده و بی آرایشی را دید که تصویر عیسی مصلوب بر حصار مجلس نظارت مینماید . سر های حضار را دید که با دقتی موقرانه بطرف او بر گشتند رئیس در میان معاونین و نوایب خود قرار گرفته و مدعی العموم و وکیل عمومی با قبا های سرخ ظاهر شدند شهود در مرف چپ مسند قضاوت نشسته . رو بر گرو در طرف راست با بازوان چلیبا و رنگ پریده و مانت آشکار قرار گرفته بود . تماشاجیان از هر جانب پیش آمده و حتی از پشت سر قضات و تا نزدیک مسند قاضی و منبر نطق آمدند بودند . آندره پدر خود را دید که در مکان شهود با موی سفید نشسته است و این منظره قلب او را فشاری داد . رئیس رو بدفاعین و مدعی العموم کرد : آیا مخالف نیستید که شهود مطالب خود را اظهار نماید . بعد از آندره خواست که اسم و مقامات خود را بیان کرده و علی الرسم سوگند یاد نماید . اشتضابیکه در این جلسه عاکنه حاضر بوده اند منتقد که هیچوقت هیجان و اضطرابی در محضر قضات باین شدت دیده نشده است وقتی که این شخص باشهرتی که در شجاعت و شهادت داشت و مخصوصاً جریاید بمناسبت قضیه محاکمه حاضر شد شرح حال او را اطلاع عموم رسانده بودند با آهنگی ثابت و غمناک شروع سخن کرد :

- « آقایان شهود من جز دو کلمه چیزی عرض نمیکنم . خواهرم مقتول نشده است بلکه خود را کشته است بکشت قبل از خود کشتی کاغذی بمن نوشته است و در آن مکتوب غرض خود را واضح بخود کشتی اظهار داشته است اما اینکه چرا خود را کشته است ؟ آقایان من تصور کرده ام که حق دارم علت این انتحار را مدعی داشته و مکتوب را بسوزانم . . . پس بطرف محکوم متوجه شد باو را نشان داد و گفت « اگر این شخصی که در مقابل شهادت بدست خود زهر نداده است کاری کبد تر از آن است مرتکب شده است . . . لیکن این کار مربوط بدالتخانه شما نیست و نباید که بنام قاتل او را محکوم فرمائید . . . یکنامه است . . . و چون دلیلی حسی برای یکنامی او در دست ندارم که شما ارائه دهم - بشما قول میدهم که بیکگاه است « این جلات سکوت مدعشی را که در تمام مجلس حکمفرما بود بر هم میزد - فریادی که در پی آن ناله حزینی امتداد داشت گفت :

- « دیوانه است . . . دیوانه است . . . »
کنت آندره که صدای پدرش را شناخت بطرف او برگشت و دید که مثل اینکه جراحی هولناک برداشته است در روی نیم تخی افتاده است و گفت :
- دیوانه ! . . . پدر دیوانه نیست . . . من مطابق اصول شرافتمندی رفتار کرده ام . . . از آقای رئیس متعجبم که مرا بیش از این از توضیح دادن معاف فرماید .
این مرد متعجب چنان تضرعی در آهنگ خود داشت و این آهنگ تضرع آمیز چنان در حضار اثر کرد که بکسکوت میندی در تالاریبچید ؛ رئیس جواب داد :

« مسیو کمال تاسف را دارم. که عرض کنم نمی توانم خواهش شما را بپذیرم... اهمیت واضحی که در شهادت شما هست اما اعضای عدالت خانه را اجازه نمیدهد که باشاره مختصری از طرف شما قناعت کنیم زیرا که تکلیف ما - هر چند تکلیفی دشوار و تاسف آمیز است - مارا و امیدارد که از شما توضیحات کامله بطلبیم... »
« بسیار خوب آقا. من نیز تکلیف خود را تا باخر خواهم رسانید... » کنت این جمله را باچنان عزمی ادا کرد که مهممه حضار ناگهان بسکوت مبدل گشت و شنیده شد که رئیس بکلام مبادرت ورزیده گفت:
« مسیو شما یک کاغذی اشاره کردید که ماده وازل خواهر شما نوشته است... اجازه بدهید تمجیب خود را اظهار دارم از اینکه شما در اول کار برای توضیح مطلب آن مکتوب را بحکم ندادید. »
کنت گفت:

« آن مکتوب محتوی سوری بود که من مجبور بودم بقیمت خون خود در اخفای آن بگویم. »

بعد ها کنت بریق عزیز خود ماکسیم دیلان Maxime dePlane که تا آخر این حکایت در دوستی او ثابت قدم ماند حکایت کرده بود که این لحظه ازحاکمه سختترین موقع قدا کاری او بود و پس از گذشتن این لحظه هیچجان های سخت او بواسطه شدت وحدتی که یافته بودند خود بخود مضموم شدند.

کنت مجبور شد مضمون دهشت انگیز آن مکتوب را شرح بدهد و حتی احساسات وحالات شبیه بترعی را که باو دست داده بود بیان نماید. و همچنین در روزهای بعد ازحاکمه کنت حکایت کرده بود که پس از انجام این شهادت چه بر او گذشته بود و از احساسات آن وقت فقط بعضی نکات مادی در نظرش مانده بود از قبیل سردی ستون آهین که دست خود را بان تکیه داده و باستقامت آن روی نیم تخت شهود قرار گرفته بود بدش را که همان در اول کلمه شهادت ریوش شده بود - از

عبارت بیرون برده بودند... و کنت گفته بود که اهنگ بیجیده مدعی العموم را احساس کردم که برخاسته ترك دعوا و رفع نهمت را اعلام نمود... آیا چقدر فاصله شد میان آن جمله مدعی العموم و نظمه و کیل گرو و خروج هیئت حاکمه و ورودش بمنزل پاپک نتیجه منتهی؟ هیچ نتوانست مطلع شود - فقط احساس کرد که تالارحکمه خالی است و مستحفظ آمده او را دعوت بخروج می نماید بخاطر داشت که خیلی تند و خیلی دور بلاراد همراه رفته بود. روستایان قریه کومبرند Combronde که بخانه مراجعت میکردند او را در نزد یکی ده خود ملاقات کردند این وقتی بود که از قهوه خانه ای بیرون میآمد. در این قهوه خانه چند کاغذ نوشته بود. یکی به پدرش و یکی به مادرش و یکی به صاحب منصب بارش

و یکی به ماکسیم دیلان. ساعت نه در مهمانخانه کمرس Commerce را زد پدرش گفته بود که مادر گرو در این مهمانخانه منزل دارد. از دربان پرسید آیا مسیو گرو اینجا تشریف دارند. دربان قهوه محاکه را شنیده بود و چون چشمش بپای نشانی کنت افتاد چیزی بخاطرش رسید پس عقل بفرج داده و گفت مسیو گرو اصلاً اینجا نیامده اند. بدیخته دربان پخیال خودش خوب کرد که فوراً بالا رفته و جوان را مطلع سازد. گرو که بکساعت بود از مجلس و محاکه خلاص شده بود با مادرش و مسیو آدرین سیکست صحبت میداشت آدرین سیکست بنا باصرار و الطاح مادر آمده بود که روح جوان را تقویت نماید و او را قوی دل سازد. دربان وارد شد و اجازه خواست که محرمانه با دبر گرو حرفی بزند پس باو گفت:

« آقا ملتفت باشید مسیو کنت دژوسا بی شما میگردد »
روبر گرو با آهنگی تب آلود و سریع پرسید:

« کجاست؟... »
دربان جواب داد: « کمان ندامت از کویچه خارج شده باشد ولی

من باو جواب دادم که شما را اینجا ندیده ام »

کنت تلافی خود را بر داشت و بطرف پله دوید و گفت:

« شما بد کردید که گفتید اینجا نیست. »

مادرش فریاد زد: « کجا میروی؟ »

جوان جوابی باین فریاد نداد. از پس به تندی از پله ها فرود آمد که شاید اصلاً آن صدا را هم نشنید. تصور آنکه کنت آندره او را ترسو و بی غیرت دانسته و کان خواهد کرد که از ترس او خود را پنهان ساخته حالت او را دیگرگون کرده بود برای پیدا کردن خصم خود مدتی صرف نکرد کنت در آن طرف کوچه بود و در عمارت را مراقبت میکرد روبر Robert او را شناخت و مستقیماً بطرف او شتافت و متکبران از او پرسید:

« آقا با من فرمایش داشتید؟ کلاماً در فرمان شما هست هر قسم ترمیم و اصلاحی که خواسته باشید من حاضرم... و قول میدهم که از ریوم Riom بیرون نروم. »
آندره جواب داد:

« نه مسیو با امثال شما دول نمی کنند امثال شما را قصاصی باید کرد و مجازات باید داد. »

روبو را از جیب بیرون آورد. روبر گرو در مقابل او ایستاد و چنان مینمود که میخواهد بگوید:

« اگر جسارت داری بزنی. کنت کوله ای در مغزش جای داد... از مهمانخانه صدای کوله و فریاد شدیدی شنید. شد دویدند و کنت آندره را دیدند که بر دیوار تکیه داده و اسلحه را افکندم و بازوان را جلیا وار بر سینه گرفته و حسد عاشق خواهر خود را که در زیر پایش افتاده است نشان داده باکمال سادگی گفت:

« عادلانه رفتار کردم. »
و بدین هیچ مقاومتی تن بتوفیق داد

در تمام آن شبی که بعد از این واقعه غم انگیز پیش آمد در

اطلاق نمره ۳ مهمانخانه Commerce چیز غریبی صورت میگرفت اگر خوانندگان کتب (معرفت الروح خدا) - (قانون شهوات) - (تشریح آزاده) در این اطباق بودند و میدیدند که در مغز استاد بزرگوار آنها مسیو آدرین سیکست چه میگذرد بسیار متعجب می شدند. دریای بستری که جسد مردی با پیشانی پست در آن خفته بود مادر دبر گرو زانو زده بود. فیلسوف شکاک بزرگ بر یک صندلی نشسته و گاهی دعا میکرد این زن را تماشا میکرد و گاهی بر جسد شاگردش می نگرست که مثل شارلوت دژوسا در خواب ابدی رفته است. و این اولین دفعه ای بود که احساس میکرد فکرش قابل نیست که او را نگاهدارد. این عالم علم تجزیه که از تکرار قواعد منطقی پای از جاده انسانیت بیرون گذاشته بود امشب خجل شده و سر خود را فرود آورده و در برابر معالی تا شناس سر نوشت غرق دریای حیرت بود. کلمات یک دعای کوچکی که در ایام طفولیت آموخته بود: « ای پدر ما که در آسمان هستی... » بقلبش وارد میشد. اما آن کلمات را بر زبان جاری نموده. و شاید هیچوقت آنها را بر زبان نیاورده. اما اگر آن پدر آسمانی که کوچک و بزرگ در وقت مصیبت باو توجه میکنند و تنها مامن و ملجأ خود بشمارند وجود دارد آیا همین احتیاج بدعا کردن و احساس ضعف بشریت در پیشگاه او مؤثر ترین ادعیه نیست؟

و اگر این پدر آسمانی وجود نمیداشت آیا ما در وقت مصیبت زدگی و بیچارگی اینطور تشنه و محتاج تائیدات او بودیم؟ « اگر مرا نیامده بودی در جستجوی من بر نیامدی... »

در همین دقیقه بواسطه صفای باطنی که هر علمی را در بحران های فکری حاصل میشود. آدرین سیکست آن عبارت عمیق المقول باسکال را که در اسرار مسیح Mystère de Jesus نوشته است بخاطر آورد - و وقتی مادر از جای خود برخاست او را دید که کره میکند.

پاریس - سیاتمبر ۱۸۸۹ - کلر مون فران - مه ۱۸۸۹

مطبعه فاروس طهران

بیت این شماره

آزادگی

دو قرانست

اعلان فروش چاپخانه مشرقی

چون روزنامه آزادی شرق را بعد ازاین هفته وار تشار خواهیم داد. و چون شرف و ناموس کارکنان این نامه پس اجازه آن نمیدهد که برای فراهم ساختن چهار چ ماه مخارج اداره بروم بردر خانه مهاجر و انصار مومل بوم و یا آنکه بقول یک رفیقی محترم کتکول کنائی و یک زدن و یا بقول دوست محترم دیگری (لوچ کردن) شخص را برای اداره کردن این نامه نمیخواهیم کار و بار خود قرار دهیم. و هم از طرفی ناچار هستیم برای تطبیات و لوازمات هفتگی پنج الی ششصد لیره حاضر داشته شیم تا بتوانیم بر عده اهل اداره افزوده و هم اخبارات کراهی مهم دنیا را آبونمان و اشیاء لازمه را که مهم ترین ن کاغذ است برای شش ماه حاضر نمایم و منتظماً هفته وار روز مجس و بعد از مختصری روزانه منتشر سازیم.

اینست که به طالبین چاپخانه پیشنهاد میکنیم. که هر کس الب یک چاپخانه که دارای همه گونه حروف های له فرنگی و شرقی باشد. چاپخانه مشرقی که دارای رب سه هزار کیلو حروف و لوازم دیگر چاپ موجود رد. و یک ماشین بزرگ چاپ کار کرده و یک ماشین کوچک تنی و یک ماشین برش قیمت ششصد لیره میفروشم طالبین اداره آزادی شرق رجوع فرمایند. اسباب های دیگر قبیل چند قفسه و صندوق های حروف و خود محل چاپخانه که یکصد لیره سر قلی داده شده و اگذار خواهد

نمونه مقداری از حروف های عربی را در خود نامه حظه فرمایند آزادی شرق

اخطار بیشتر کین عظام

از قرار بعضی شکایات اخیره که به اداره رسیده بعضی وکلای طرف شمال ایران بعلاوه مبلغ وجه آبونمان اری هم به اسم حق الوکاله (کویاشتن قران) در یافت بردماند و چون این کار بر خلاف و بدون اجازه و اطلاع اده بوده است ما از ایشان تا رضا واز این رفتارشان ملول شده ایم.

لهذا با کمال احترام به تمام مشترکین عظام و هواخواهان ادبی شرق اطلاع داده میشود که بعلاوه وجه آبونمان

چاپخانه مشرقی در برلین

(آدرس) از این قرار است

قابل توجه نامه نگاران و مؤلفین کتب

وشعراى ایران

باکمال احترام از تمام مدیران روزنامه و مجله های ماضی و حال و مؤلفین کتب تمنا میشود مختصری از تاریخچه حیات و محل تولد و توقف خود مع تصویر خود و یک مقاله در خصوص اتحاد مشرقیان - و یا اتحاد ایران و افغان - و یاره نجات ایران - و یا در فوائد تعلیم اجباری و یا در تکالیف وجدانی نامه نگاران.

مع آخرین شماره نامه و یا مجله و اشعار و یا کتابیکه تالیف کرده اند برای اداره آزادی شرق به آدرس ذیل سفارشی کرده فرستند. کارکنان آزادی شرق میخواهند برای یا دکار نامه نگاران ایرانی تمام تصویر هارا در یک نمره بطور یک کتاب به چاپ رسانند و برای تمام ایشان آن کتاب بطور مجانی تقدیم خواهد شد.

و هم لازم است که تمامی نامه نگاران این نکته مهم را توجه فرمایند. که مقصود ما بدروا جداد واز کدام فایمل بودن نامه نویسی نیست بلکه اهم مقاصد نشان دادن و به یا دکار گذاردن بعضی قوه ادبی و فکری ایرانیان را در عصر تمدن و ترقی. و هم منکوب ساختن دشمنانیکه از روی حسد ایران و ایرانیان را هیچ ویی اطلاع از سیاست دنیا میخواهند قلم بدهند.

با وجود بکه ادبیات و یا دکار های تاریخی و ادبی گذشته کان ایران و ایرانیان ذیبت بخش موزه های مهم دنیا است و هم بسیاری از ادبیات سابق ایرانیان را به چندین زبان بدقعات ترجمه نموده اند. ولی چون در این عصر حاضره پیشرفت ادبی ایرانیان قابل توجه است و بسیار مناسب

کسی را حق در یافت چیز دیگری نیست. و هر کس هم به نام نامه آزادی شرق به استنای وجه آبونمان چیزی تمنا بکنند بر شد عقیده کارکنان آزادی شرق و خیانت است.

واز این تاریخ هم قبوض اعانه جایی که به ایران فرستاده شده از درجه اعتبار ساقط است و دوستان ما نیابت به آنها اهمیت و اعتباری بدهند. و بعد از این وکلای محترم این نامه هم ماذون نیستند که پیش از خبر دادن به اداره اعانه برای آزادی شرق قبول نمایند و لازم است که قبلاً اسم و رسم اعانه دهنده را به اداره اطلاع بدهند. و هر گاه کسی مایل باشد که بدون خبر اعانه برای

کسکه هم قسم حروفهای فارسی عربی و فرنگی را دار است رای طبع هرگونه کتابهای مصور و غیر مصور و کارت دووزیت و کاغذ پاکت های تجاری و اعلانات رای داخله و خارجه حاضر میباشد

Druckerei des Ostens, Berlin W 50, Eislebener Strasse 11

خواهد بود هر گاه يك یاد کاری از ادبای زمان انقلاب دنیا از ایران در دنیا بماند. و ما هم به شکرانه این نعمت که لوازم چاپ و کلیشه سازی و کاغذ و غیره را بوجه احسن در دست داریم. اینست که میخواهیم خود را مقتضی به این خدمت نموده و يك مجموعه پربهای از افکار عالی ادبای ایران در تاریخ یادگار بگذاریم

آزادی شرق

ما با امیدواری وطن پرستان و معارف پروران قی به مشرقی بتاسیس و نشر این نامه پرداختیم تا که ضمن حقوق ملل مشرق را با مساعدت و توجه خودشان بدهند. از نهاجمات داخلی و خارجی مدافعه کنیم ولی در مقابل این خدمت و زحمات و مصارف فوق العاده آن تاکنون بسیاری از مشترکین که منتظماً آبیشان روزنامه فرستاده شده دیناری بماند و جیبی نرسانیده اند عجاله مجبوریت حاصل شد که بتوسط این مختصر زحمت آفرایشیم و خواهش کنیم هر کس که مایل باشتراك لیست تمام نمرات آزادی شرق را با این شماره بوکلای محترم رد نمایند واز وکلای محترم هم مستدعی است که فوراً اسامی ایشانرا بداره اطلاع بدهند که بپهوه فرستاده نشود زیرا اجرت پست خودش محتاج به يك سرمایه بزرگ میباشد.

واز وکلای محترم هم تمنا میشود هر مقدار که وجه آبونمان گرفته اند پیش خود نگاه ندارند فوراً بفرستند ولو آنکه مقدار کمی باشد آزادی شرق

کمک به آزادی شرق مرحمت نمایند به ترتیب ذیل قبول خواهد شد والا فلا.

که برای هر پنج تومان يك قبض آبونمان دریافت دارند و به اسم یکی از اشائیان و دوستان خود. و یا یکی از محصلین و کسبه که قدرت آبوننه شدن ندارند قرار بدهند. و این رفتار دوستانه اعانه دهنده کان را تقدیس واز دووجه تشکرات خود را تقدیم میدارم یکی همراهی باشرفانه که به يك نامه آزادی خواه مشرقی میذول داشته اند. و دیگری آنکه در ترویج روزنامه و نشر معارف خدمت نموده اند.

آزادی شرق